مجله حوزه، شماره 153-154

**آسيب‏هاى خرافه بر كيان اسلام و تشيّع**

**سيدعباس رضوى**  
**چكيده:** در اين مقال، آسيبهاى خرافه بر باورها و ارزشهاى دينى و اجتماع، به بوته بررسى نهاده مى‏شود. در بررسى آسيبها بر باورهاى دينى، اين نتيجه را به دست مى‏دهد كه اين پديده، زمينه را براى شرك، جدايى امت از امام و سست‏باورى و دين‏گريزى فراهم مى‏آورد. اما اين‏كه در حوزه ارزشهاى دينى اگر خرافه راه پيدا كند، چه اتفاقى مى‏افتد، از سه آسيب جدى سخن به ميان آمده است كه بى‏گمان پيامد راهيابى و رخنه‏گرى خرافه به حوزه ارزشهاست: بى‏توجهى به زمان در تفسير دين، تأثير متقابل خرافات و عافيت‏طلبى و اشاعه اباحى‏گرى. و در حوزه اجتماع، خرافه سبب عقب‏ماندگى علمى، انحطاط علوم دينى و گسترش نابسامانيهاى اجتماعى مى‏شود. در پايان به نقش عالمان دينى در رويارويى با خرافه‏ها در حوزه‏هاى گوناگون پرداخته مى‏شود. **كليد واژگان:** خرافه، آسيبها، غلو، اباحى‏گرى، اسرائيليات، عافيت‏طلبى، شرك   
   
 حركتهاى بزرگ خداباورانه و خدامحورانه، همانها كه به طلايه‏دارى انبياى الهى، طلايه‏دارى شده‏اند، با همه اثرگذارى ژرف در روح و روان انسانها و جامعه انسانى، از گزند ويران‏گر خرافه‏ها در اَمان نبوده‏اند كه پس از روياروييهاى گسترده و قربانيهاى بسيار، سرانجام هركدام به گونه‏اى در باتلاق خرافه‏ها و پندارهاى غلط، فرو رفته‏اند.  
 اسلام، فرهنگ و ارزشهاى اسلامى نيز از خرافه در امان نبوده‏اند و خرافه‏ها در باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان اثر گذارده و ويرانيهايى به بار آورده‏اند؛ اما اينها با همه هجوم سنگين خود به باورها و ارزشهاى دينى به خاطر اصول استوار و معجزه جاويد اسلام كه همانا قرآن باشد و سيره و گفتار روشن نبى اكرم، نتوانسته‏اند اسلام را زمين‏گير كنند. ائمه اطهار و به پيروى از آنان، علماى راستين، در پرتو اصول راستين و معجزه جاويد اسلام، از مرزهاى عقيدتى پاسدارى كرده و مشعلها را روشن نگهداشته‏اند. اما با اين همه، خرافه، به خاطر جلوه‏هايى كه داشته و دارد و جاذبه آفرينييها براى عوام و گاه علماى ساده‏لوح و ساده‏انديش، آسيبهاى ويران‏گر آن، از نگاه‏ها به دور مانده است. جريانهاى حق و خدامحور، هماره در خطر نفوذ خرافه قرار داشته و دارند. باورها و رفتارهاى غيرمنطقى و پندارهاى بيهوده و پوچ كه جاذبه آنها شگفتى برمى‏انگيزاند آثار ويران‏گرى بر عقايد و ارزشهاى دينى برجاى مى‏گذارند. افسانه‏بافيهاى احبار و رهبان درباره پيامبران خود و رفتارهاى غيرمنطقى به نام شريعتِ موسى و عيسى، اين دو دين آسمانى و پويا را به انحطاط كشاند و ناكارآمد ساخت.1  
 رواج خرافه، در ميان فرهنگهاى معاصرِ جهان، بيش از گذشته است. خرافه‏پردازان، يافته‏هاى خود را در قالبهاى روزپسند عرضه مى‏كنند. با وجود پيشرفت علم، بازار رازخوانيها، رمالان، جادوگران و بخت و اقبال گشايان از هر زمان پررونق‏تر است. خرافه‏گرائى در پاره‏اى از جامعه‏هاى پيشرفته دامن‏گير مردم شده است.  
 فرهنگ مسلمانان نيز، از نفوذ خرافه در امان نمانده و اين ويروس پرخطر، باورها، ارزشها و رفتار مسلمانان را هدف قرار داده است. جلوه‏هاى خرافه، آسيبهاى ويران‏گر آن را بر توده‏ها پنهان داشته است. حتى شمارى از ساده‏انديشان در لباس دين، بر اين پندارند كه استفاده از خرافه‏ها در رواج دين و مذهب و برانگيختن احساسات مردم، سودمند خواهد بود.  
 نگاه دينى و جامعه‏شناختى به پيامدهاى خرافه نشان مى‏دهد، بهره‏گيرى از موهومات، نه تنها در استوارسازى باورها و پيشرفتِ معنوى و اوج‏گيرى مردم سودمند نيست كه آثار ويران‏گرى در پى دارد. بخش بزرگى از فرصتهاى ارزش‏مند و حياتى پيامبران و امامان در مبارزه با پيرايه‏ها و حشو و زوائد افزوده شده بر دين سپرى شده است.2  
 اين پژوهش، نگاهى است به پيامدهاى خرافه در حوزه باورها، ارزشهاى اسلامى و شيعى و آسيب آن بر جامعه دينى.  
   
**آسيبهاى خرافه بر باورهاى دينى  
 1. خرافه زمينه‏ساز شرك**  
 توحيد، سنگ زيرين و بنيادى‏ترين عقائد اسلامى است. برابر مفهوم توحيد، خدا، يكتا، داراى همه صفات كمالى، بى‏مانند، خالق يگانه عالم و بى‏شريك است و اداره عالم به اراده او صورت مى‏گيرد. توحيد در ذات، صفات و افعال. انسان با باورمندى به اين اصل والا و پرستش آن ذات بى‏چون، و در پرستش انبازى براى خدا نگرفتن، به صف موحدان درمى‏آيد. هم در عقيده بايد خدا را در ذات، صفات و افعال يگانه بداند و هم در عمل، در برابر ذات بى‏چون او به كرنش بايستد و بر اين مدار به حركت دربيايد. از منظر قرآن، صفات خداوند، عين ذات اوست. خدا، در وهم و خيال نگنجد و از هرگونه همانندى به آفريده‏هاى خود دور است. جهان هستى، به وسيله نظام و سنتهاى حكيمانه او اداره مى‏شود و تصادف و جزاف در آن راه ندارد. و همه طاعتها و عبوديتها و بندگيها، تنها شايسته اوست و بس. رفتارهاى غير منطقى و خرافى كه به آستان اين باور روشن خدشه وارد سازد، بى‏گمان شرك است و يا به شرك مى‏انجامد و آدمى به وادى هولناك شرك فرو مى‏افتد. و اساس و بنيان توحيد و يگانگى خداوند را در جامعه و درون انسان، متزلزل مى‏سازد. وارد شدن به وادى شرك و آسيب رساندن به توحيد، نه تنها ممكن است از سوى خرافه‏گرايان و خرافه‏مسلكان رخ نمايد كه چه بسا از سوى گروه‏ها و نحله‏ها، به سبب پاره‏اى از برداشتهاى نادرست و يا سيراب نكردن انديشه خود از سرچشمه، به آن دامن زده شود.  
 امام خمينى، باورهاى شمارى از نحله‏هاى اهل حديث را درباره ذات و صفات خداوند و آفرينش هستى، ناسازگار با اساس تنزه و توحيد مى‏داند و بر اين نظر است اين گونه باورها اين اساس را متزلزل مى‏سازند.   
 به نظر ايشان اينان چون بدون آمادگيهاى عقلى و فلسفى پا در وادى پاره‏اى از معارف دقيق نهاده و از سر غفلت و بى‏توجهى، از حوزه توحيد دور شده‏اند.   
 نمونه پررنگ‏تر آن، فروافتادن ظاهرگرايان به باتلاق تجسم و تشبيه است. اينان كه به نقشِ عقل و خرد و راهنمايى اهل بيت در شناخت صفات خداوند بى‏توجه بودند، به استناد ظاهر آياتى از قرآن، به فسانه و اوهام گرفتار شده و براى خداوند، دست و پا و جا و مكان پنداشته‏اند.3   
 وقتى كه خرافه و پندارهاى غلط و برداشتهاى نادرستِ گروه‏ها و نحله‏هاى فكرى را به باتلاق شرك فرو مى‏افكند، ديگر حساب توده‏هاى مردم روشن است. اينان، هر آن ممكن است به خاطر باور به خرافه‏اى در لجن‏زار دوگانه پرستى گرفتار آيند. از جمله خرافه‏هايى كه هر آن ممكن است انسان باورمند به آنها سر از شرك دربياورد، عبارت‏اند از:   
 باور به بخت و اقبال و يا باور به اين‏كه كواكب و ارواح در سرنوشت انسان اثرگذارند، يا مهره‏ها در زدودن بدفرجامى نقش دارند و يا عدد سيزده نحس است و... .   
 اين باورها، هم با توحيد افعالى ناسازگارند و هم با توحيد در عبوديت. زيرا باور به بخت و اقبال، جبر و با حكمت خداوند و قانون‏مند بودن نظامِ هستى ناسازگار است. جهان بر پايه سنتهاى حكيمانه بنا شده و خداوند با بستن آويزه‏اى بر بازو، از سنتهاى خود دست نمى‏كشد. نه كس بى‏جهت عزيز و سربلند مى‏شود و نه فردى بدون دليل خوار و زبون مى‏گردد و باور به بخت و اقبال، با اعتقاد به ظالمانه بودن بناى هستى برابر است.   
 بازوبند، و مُهره‏هاى رنگين، كه در عرف عرب »تميمه« نام دارد، نيز از باورى جاهلى و شرك‏آلود منشأ گرفته، كه پس از سده‏ها به شكل مسخ شده خود را تا دوران معاصر كشانده است. اين رويه، در آغاز اسلام، در ميان عرب، بويژه زنان مرسوم بود و پيامبر آن را شرك خواند و از مردم خواست خود را از كمند آن رها سازند:   
 »انّ الرقى والتمائم والتَوله شرك«4   
 تميمه‏ها و تَوله شرك است.   
 رقى، جمع رقيه، اورادى بود كه كاهنان بر بيماران مى‏دميدند. تميمه، آويزه‏اى بود كه براى دفع چشم زخم به كار برده مى‏شد و توله، جادوئى بود كه مرد را از نزديك شدن به همسرش باز مى‏داشت.5   
 از رسمهاى خرافى رايج در ميان مردم، پاشيدن خون قربانى بر در و ديوار است. شمارى براى پيشگيرى از چشم زخم، گوسفندى را قربانى كرده و خونش را بر ديوار خانه‏اى نوساخته و يا بر سپر ماشينى كه به تازگى خريده‏اند، مى‏مالند.   
 و شمارى با رسيدن عروس به آستانه خانه در برابر وى قربانى مى‏كنند.   
 در برخى از مناطق ايران در جلو جنازه ميت نيز گوسفندى را سر مى‏برند.   
 قربانى براى پيشگيرى از چشم زخم، ريشه دينى ندارد. عربِ جاهلى براى دور كردن ديوان از فرزندان خود، حيوانى قربانى كرده و خون او را به سر و روى نوزاد مى‏ماليدند. و يا در وقت بناى سرا و حفر چاه، براى دور كردن اجنه از ساحَتِ آن قربانى مى‏كردند.   
 ابى بريده گويد:   
 كنّا فى الجاهلية اذا وُلد لاحدنا غلام ذبح شاة ولطخ رأسه بِدَمها.   
 6ما، در جاهليت وقتى فرزندى براى‏مان زاده مى‏شد گوسفندى كشته و سر كودك را با خون آن مى‏آلوديم.   
 پيامبر اين رسم را دگرگون كرد. مردم را از قربانى كردن از ترس جنيان بازداشت.   
 »انه(ص) نهى عن ذبائح الجن«7   
 رسول خدا(ص)، به مردم سفارش فرمود:   
 »به شكرانه عروسى و خريد خانه و آمدن حاجيان از حج و ولادت و ختنه نوزاد، براى خدا قربانى كنند، و مردم را با آن مهمان سازند. «8   
   
**تطير فال بد** از عادتهاى رايج در ميان مردم »تطير« فال بد زدن بود، تطير از ماده طير. از آن‏جا كه عرب جاهلى، از پرواز و يا صفير نابهنگام پرندگان، بد به دل مى‏گرفت، همه موارد فال بدزدن به تطير شهره شد. پيامبر(ص) اين باور را شرك خواند:   
 »الطيرة شرك (ثلاثا) وما مَنا الا ولكن اللّه يذهب بالتوكل«   
 9رسول خدا سه بار تكرار كرد: فال بد زدن شرك است. كم‏تر كسى است كه اين باور در انديشه‏اش راه نيابد، ولى خداوند آن را در سايه توكل از ميان برمى‏دارد.   
 چه تطير و بد يمن شمردن آفريده‏هاى خداوند، برابر با انكار قضا و قدر و نظام‏مندى خلقت، نفى حكمت و عدالت در هستى، سست كننده روح اميد و اراده و اقدام در آدمى، وادار كننده انسان به ويران‏گرى و طغيان‏گرى است. اين باور خرافى، هم با توحيد در افعال و هم با توحيد در عبادات ناساز است.   
 پيامبر براى از ميان بردن آثار روانى تطير، به پيروان خويش سفارش مى‏فرمود فال بد نزنند و بر آن ترتيب اثر ندهند و فال نيك (تفأل) بزنند و خود نيز اسامى و پديده‏ها را به فال نيك مى‏گرفت و به مسلمانان اميد و نشاط مى‏داد و مى‏فرمود:   
 خداوند فال نيك را دوست مى‏دارد.   
 10تفأل به قرآن   
 از امورى كه نهى شده است، تفأل به قرآن است. از امام صادق(ع) روايت شده كه فرمود:   
 »لاتتفال بالقرآن. «10   
 شيخ عباس قمى، در ذيل اين روايت، خلاصه‏اى از نوشته فيض كاشانى را كه در فرق بين تفأل به قرآن و استخاره به آن نوشته است، بدين شرح نقل مى‏كند:   
 »لاينافى هذا ما اشتهر اليوم بين الناس من الاستخارة بالقرآن على النحو المتعارف بينهم لأن التفأل غير الاستخارة فان التفأل إنّما يكون فيما سيقع ويتبيّن الامر فيه كشفاء مريض أو موته ووجدان الضّالة او عدمه وم‏آله الى تعجيل تعرّف علم الغيب وقد ورد النهى عنه و عن الحكم فيه بتّة لغير أهله بخلاف الاستخارة فانه طلب لمعرفة الرشد فى الامر الذى اريد فعله أو تركه وتفويض الامر الى اللّه سبحانه فى التعيين وانما منع من التفأل بالقرآن وان جاز بغيره اذا لم يحكم بوقوع الامر على البتّ لأنّه اذا تفأل بغير القرآن، ثم تبيّن خلافه فلا بأس بخلاف القرآن فانّه يقضى الى اساءة الظن بالقرآن ولايتأتى ذلك فى الاستخارة به لبقاء الابهام فيه بعد. وان ظهر السوء لان العبد لايعرف خيره من شره فى شى. قال اللّه تعالى:»عسى ان تكرهوا شيئاً وهو خير لكم عسى أن تحبوا شيئاً وهو شرُّ لكم. واللّه يعلم وانتم لاتعلمون. «   
 12آن‏چه در اين روايت آمده است، با آن‏چه در بين مردم رايج است كه همانا استخاره با قرآن باشد، ناسازگارى ندارد. زيرا تفأل غير از استخاره است. تفأل از مقوله پيش‏بينى آينده و بيان امورى است كه در آينده رخ مى‏دهد، مانند: شفا يافتن بيمار، يا فوت او، و پيدا شدن چيز گم شده، يا پيدا نشدن آن، كه به گونه‏اى بيان امور پنهان و علم به غيب است و از آن نهى شده است. و از حكم به آن، قطعاً براى غير اهل‏اش. برخلاف استخاره كه آن، در حقيقت، جست‏وجوى شناخت، آگاهى و برطرف شدن شك در انجام و يا ترك كارى است و واگذاردن امر به خداوند متعال در تعيين.   
 از تفأل به قرآن، بازداشته شده است. و اگرچه به غير قرآن، به كتابهاى ديگر، رواست، هنگامى كه به طور قطع به وقوع امرى حكم داده نشود. زيرا اگر به غير قرآن تفأل زده شود، سپس خلاف آن آشكار شود و به وقوع پيوندد، باكى بر آن نيست، مشكلى پديد نمى‏آورد. به خلاف تفأل به قرآن كه اگر خلاف آن به وقوع پيوندد، سبب بدگمانى به قرآن مى‏شود.   
 و در استخاره نيز بدگمانى به وجود نمى‏آيد، زيرا به گونه‏اى در آن ابهام وجود دارد و به طور قطع به خوبى و يا بدى انجام كارى حكم نمى‏شود. انسان خير را از شر در چيزى باز نمى‏شناسد. خداوند متعال مى‏فرمايد: بسا چيزى كه تا خوش بداريد و خود به سود شماست و بسا چيزى كه دوست بداريد و خود به زيان شماست. خداوند داند و شما ندانيد.   
   
**2. زمينه‏ساز جدايى امت از امام** گسستن امت از امام، از ديگر آسيبهاى خرافه و خرافه‏انديشى است. پيامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) بشر هستند و مورد خطاب پروردگار و مكلف به انجام واجبات و پرهيز از محرمات. پس هركس بينگارد آنان تكليفى ندارند و يا اين‏كه در مقامى قرار دارند كه نزديك شدن به آن و در جهت و در آن مسير قرار گرفتن، براى انسانهاى معمولى ممكن نيست، خرافه است و اين نوع نگاه، سبب مى‏شود كه آن بزرگواران از اسوه بودن براى انسان خارج شوند، در حالى كه آنان اسوه‏اند. اسوه بودن فردى براى فردى، وقتى به حقيقت مى‏پيوندد كه سنخيتى بين آنان باشد. اگر بين نبى مكرم(ص) و ائمه معصومين(ع) با مردم سنخيتى نباشد، آنان در مقامى غيردسترسى باشند و براى هيچ‏كس توان نزديك شدن به رفتارها، عبادتها و تكليف مدارى آن بزرگواران نباشد، اسوه قرار دادن آنان براى مردم ممكن نيست.   
 معصومان بايد به گونه‏اى باشند كه مردمان بتوانند از راه و منش، عبادت و چگونگى انجام تكاليف و... آنان پيروى كنند.   
 غلو و نشاندن پيامبر و ائمه در جايگاه فوق بشرى و دور از دسترس فرزندان آدم، صف آنان را از امت جدا مى‏سازد و نقش اسوه و امامت و الگو بودن را از آنان سلب مى‏كند؛ چه اگر رهبر امت موجودى باشد ماوراء بشرى و پيچيده در هاله‏اى از قداست، نه بميرد و نه سايه داشته باشد، نه گرسنه شود و نه درد و رنجى احساس كند، مردم نمى‏توانند با او هم‏گام شوند. كسانى كه در دو دنياى جداگانه انديشيده و زندگى مى‏كنند، چگونه مى‏توانند راهبر و راهرو يكديگر شوند.   
 همنشينى مسلمانان با ترسايان سبب شد برخى مسلمانان، مانند مسيحيان، گمان برند فرستاده خدا از جنس مردمان خاكى نيست و او در حقوق و تكاليف، راهى جداگانه دارد. قرآن بر اين باورهاى ويران‏گر راه بست و با نزول كريمه زير بر آنها خط بطلان كشيد:   
 »قل انما انا بشر مثلكم يوحى الىّ«   
 13بگو: من نيز بشرى مانند شمايم كه به من وحى مى‏شود.   
 علامه طباطبايى در ذيل اين شريفه مى‏نويسد:   
 »[خداوند] به مسلمانان هشدار داد: پيامبر، فردى از جنس بشر است و چيزى زائد بر آنان ندارد. و زيادتى براى خود ادعا نمى‏كند و مردم نبايد از او انتظار بى‏جا داشته باشند و هركس مى‏خواهد راه خدا را طى كند، بايد كار نيك انجام دهد و از شرك بپرهيزد. «13   
 در همين راستا، يعنى جداانگارى رسول خدا از مردم، در زندگى و مرگ و براساس اين پندار خرافى كه رسول خدا، از جنس ديگرى است و با مردم متفاوت، هنگامى كه فرزند رسول خدا، ابراهيم، فوت كرد و خورشيد هم در همان روز گرفت، باورهاى منسوخ جاهليت به سراغ مسلمانان عزادار در مرگ پيامبرزاده خود آمد. گفتند: خورشيد، از آن روى گرفته است كه رسول خدا ابراهيم را از دست داده است و در اندوه او به سر مى‏برد.   
 پيامبر، پيش از انتشار اين سخن خرافى و جاهلى در برابر آن به سرعت واكنش نشان داد، مردم را در مسجد گرد آورد، بر فراز منبر رفت و فرمود:   
 »كسوف خورشيد و ماه دو نشانه از نشانه‏هاى خداست. آن دو به فرمان خدا در حركت هستند و فرمانبردار او. براى مرگ و زندگى كسى رخ نهان نمى‏كنند. در وقت كسوف نماز بگزاريد. «   
 در اين هنگام حضرت از منبر فرود آمد، اقامه نماز كرد و مردم به آن حضرت اقتدا كردند.15 با همه روشنگريهاى پيامبر و تأكيد همانندى آن حضرت در مرگ و زندگى با ديگران، عادتهاى جاهلى، از بسيارى از دلها، ريشه‏كن نشد و بسيارى رسوبات آن را در ته دل خويش داشتند. از جمله، پس از مرگ رسول خدا، پاره‏اى از آن بروز يافت و ديده شد.   
 هنگام مرگ رسول‏خدا(ص) مردم براى دفن آن حضرت و آگاهى از وظيفه خود، در خانه رسول خدا گرد آمدند. همگان سر در جيب غم فرو برده بودند كه عمر برخاست و ادعا كرد:   
 »همانا گروهى از منافقان مى‏پندارند كه پيامبر خدا(ص) درگذشته است. او، نمرده، بلكه مانند موسى بن عمران به نزد پروردگار خويش رفته است. به خدا سوگند كه بى‏گمان پيامبر خدا(ص) بازخواهد گشت و بى‏چون و چرا دست و پاى آنان را كه گمان مى‏برند وى مرده است خواهد بريد. «16   
 عثمان بن عفان نيز بر اين پندار خرافى پاى فشرد كه:   
 »ان رسول اللّه لم يمت ولكنه رفع كما رفع عيسى بن مريم. «17   
 رسول خدا نمرده، او مانند عيسى بن مريم به آسمان برده شده است.   
 عباس، عموى پيامبر كه در آخرين ساعت زندگى پيامبر بر بالين حضرت حاضر و شاهد مرگ پيامبر بود، در برابر اين غلو و سخن خرافى و جاهلى واكنش نشان داد و در سخنى روشنگر، حقيقت مسأله را نماياند و بر جنبه بشرى بودن پيامبر و مرگ و زندگى آن حضرت تأكيد كرد و فتنه را از ميان برداشت. به گزارش ابن عباس، در اين هنگام، عباس بلند شد و به مردم گفت:   
 »اى مردم، همانا پيامبر مرده است، آن حضرت را دفن كنيد. براى خدا دشوار نيست، اگر چنانكه گمان مى‏برند نمرده او را از خاك برانگيزاند. به خدا سوگند پيامبر پس از آن كه راه را روشن و حلال و حرام را بيان كرد و مانند ديگر مردم ازدواج كرد ... و جنگيد و صلح كرد. به خدا سوگند هيچ كس از مردم... سامان بخش‏تر و پرتلاش‏تر از پيامبر خدا يافت نمى‏شود. اى مردم پيامبر خود را به خاك سپاريد. «18   
 روشنگرى عباس بن عبدالمطلب، به فتنه و خرافه‏اى هولناك كه مى‏توانست مسير دعوت اسلامى را تغيير دهد، پايان داد.   
 بنى اميه، چون به جاهليت برگشته بودند، از خرافه براى رام كردن مردم، بهره مى‏گرفتند. اين گروه رجعت طلب، درباره صحابه پيامبر، كرامتهايى تراشيده و نشر دادند. چنان مقام آنان را بالا بردند كه كسى جرأت نكند انديشه و كاركرد آنان را به بوته نقد بگذارد. مقام آنان را دور از دسترس ديگران قرار دادند و يا اين گونه وانمود كردند. در مثل حجاج بن يوسف درباره خليفه سوم، بر اين پندار خرافى پاى فشرد كه:   
 »مثل وى مانند عيسى بن مريم است. چنان كه عيسى نمرده و به سوى خدا بالا رفته عثمان نيز زنده است. «19   
 اين سخن سخيف، از سوى كسى ايراد مى‏شد كه زيارت و بوسيدن منبر پيامبر را خرافه مى‏خواند و مى‏گفت: مردم چوبها و استخوانهاى پوسيده را احترام مى‏گذارند.   
 20البته اين ياوه‏ها از سوى مسلمانان تيزنگر و هوشمند بى‏پاسخ نماند، ولى آثار منفى خود را در جامعه اسلامى و فرهنگ عمومى برجاى گذاشت.   
 چهره‏پردازيهاى غيرواقعى از ائمه(ع) نيز، در جدا كردن شيعيان از راه و رسم اهل‏بيت، اثرگذار بوده است. باور غلوآميز و غيرواقعى به ائمه(ع) در طول تاريخ، از اوج و فرود برخوردار بوده و در ميان شمارى از مردم تا مرز الحاد پيش رفته است. در روزگار خلافت على(ع) شمارى كم ظرفيت با ديدن كرامتها و بزرگيهاى على(ع) به او جامه فوق بشرى پوشاندند كه امام با همه وجود، با اين گروه غالى برخورد كرد.   
 رگه‏هايى از اين جريان، باور و فكر سخيف، اكنون در ميان پاره‏اى از فرقه‏هاى علويان، بويژه گروه »بكتاشيّه«21 ديده مى‏شود كه به جاى پيروى از على(ع) در عبادت، جهاد و اطاعت از خداوند، تنها به ستايش كفرآميز او مى‏پردازند و هرگونه همانندى ميان خود و على(ع) را ناروا مى‏شمردند. كه البته اين گروه‏ها در دهه‏هاى اخير به تعديل باورهاى خود نزديك شده‏اند.   
 شمارى از هواداران اهل بيت، امامان را بشر مى‏دانند، ولى بر اين پندارند كه: آنان از جايگاه و از طهارت و عصمت ويژه الهى بهره‏مندند كه دست بشر از رسيدن به آن جايگاه كوتاه است و هيچ‏گونه همانندى ميان ما و آنان وجود ندارد. آنان از راه غيب مأمور به تكاليفى ويژه بوده‏اند كه ما نه دسترسى به آنها داريم و نه توان انجام آنها را. از اين روى، وظيفه‏اى نيز در انجام آنها نداريم!   
 روشن است اين نگاه، نقش الگو و اسوه و رهبرى را از ائمه مى‏گيرد. كسى كه وجه مشتركى با پيروان خود ندارد و در امور زندگى و راه و رسم اجتماعى، تنها از غيب فرمان مى‏گيرد، چگونه مى‏تواند براى ديگران اسوه راه باشد و رفتار او براى امت تكليف ايجاد كند و حركت بيافريند و مردم ملزم باشند از رفتارهاى فردى و اجتماعى او تكليف شرعى استنباط كنند.   
 شهيد مطهرى مى‏نويسد:   
 »اين‏كه مى‏گويند: »عارفا بحقه« معرفت امام لازم است، براى اين است كه فلسفه امامت پيشوايى و نمونه بودن و سرمشق بودن است. امام انسان مافوق است، نه مافوق انسان و به همين دليل مى‏تواند سرمشق بشود. اگر مافوق انسان مى‏بود، به هيچ وجه، سرمشق نبود. لهذا به هر نسبت كه ما شخصيتها و حادثه را جنبه اعجازآميز و مافوق انسانى بدهيم، از مكتب بودن و از رهبر بودن خارج كرده‏ايم. براى سرمشق شدن و نمونه بودن، اطلاع صحيح لازم است؛ اما اطلاعات غلط و تحريف شده نتيجه معكوس مى‏دهد و به هيچ وجه الهام بخش نيكيها و محرك تاريخ در جهت صحيح نخواهد بود. «22   
 پيوند اين افراد با امام حسين و كربلا، نه پيوندى عاشقانه به هدف استفاده از جاذبه شخصيت و زيبائى و راه و رسم پيشوايان دين، كه رابطه اين كسان با ائمه به گونه رابطه ارباب و رعيت است كه بايد با آه و ناله‏هاى رقت‏آور، نظر آنان رابه خود جلب كرد و دل امام را به دست آورد و در وقت عمل و مجاهدت و ايثار و شهادت شعار ما كجا و آنان كجا سر داد.   
   
   
**3. زمينه‏ساز سست باورى و دين‏گريزى** عقائد، كه زيربناى دين باورى‏اند بايستى بر استوانه‏هاى خلل‏ناپذير بنا گردند. باورهاى روييده بر بستر ظن و وهم و خواب و خيال، ره به جائى نمى‏برند و نمى‏توان به استناد آنها چيزى را به خدا نسبت داد.23   
 تاكيد قرآن بر معرفت و بصيرت دينى موجب شد كه بن مايه‏هاى ايمانى مسلمانان بر اساسى استوار بنا شوند و ريزش و ارتداد كم‏تر در ميان‏شان رخ دهد و جاذبه آن دانشمندان و عالمان را بيش از توده عوام به سوى خود بكشاند.   
 باورهاى خرافى و غيرمنطقى و برداشتهاى نابخردانه از دين، در برابر باورها و انديشه‏هاى نوتر، رنگ مى‏بازند و يا دشواريهايى را سبب مى‏شوند و خرافه‏گرايان كه خرافات را دين مى‏انگارند و آموزه‏هاى دينى، از دين جدا مى‏سازند.   
 تصوير غيرعقلانى از دين در دهه‏هاى پيش از پيروزى انقلاب اسلامى و تحريف‏گريها در كنار كم‏كارى سخنگويان اسلام در پاسخ‏گويى به شبهه‏هاى جوانان، راه را بر نفوذ مكتب ماركسيسم در ميان نسل جوان مصر، عراق، ايران و... هموار ساخت.   
 اين خطر، ويژه ديروز نبوده و نيست. امروز نيز جز در پرتو تصويرى خردمندانه و روشن از دين و فلسفه باورها و آيينها، نمى‏توان مشعل دين را در دل جوانان، روشن نگه داشت.   
 فلسفه زيارت و توسل به اولياى دين، بيعت با رهبران مكتب و ابراز پيوند با آنان و الگو گرفتن از راه و رسم پرچمداران راه است. روا شدن حاجت، بسته به حكمت خدا دارد كه تنها خداوند از آن آگاه است. شمارى از مردم در پى ناآگاهى از حكمت زيارت و توسل، انتظار دارند خداوند بى‏درنگ به همه خواسته‏هاى آنان پاسخ دهد. اين افراد پيوسته اولياى خدا را واسطه رسيدن به اهداف حقير دنيوى خود قرار مى‏دهند و چه بسا اگر به سرعت برآورده نگردد، قهر مى‏كنند! بايد توجه داشت كه عوام‏زدگى و سطحى‏نگرى در تبليغات دينى، خطر ريزش و دين‏گريزى را در پى دارد. افراد كه در جاذبه تبليغات تند و احساساتى جوگير مى‏شوند به همان سرعت دين را رها مى‏كنند.   
 شمارى از مبلغان درباره ائمه و برآورده شدن نيازهاى كسانى كه حلقه بر در خانه آنان بزنند، زياد روى مى‏كنند و تند مى‏روند كه مردم را به گمانهايى مى‏اندازند و انتظاراتى را در دلِ آنان شعله‏ور مى‏سازند كه برآورده شدن آنها چه بسا ممكن نباشد.   
 و نيز در مسأله امام زمان(عج) راه‏هايى را فراروى مردم مى‏گذارند كه چه بسا سرانجام خوش نداشته باشند. اعتقاد به ظهور موعود از اصول مكتب تشيع است. در ترسيم مساله انتظار، ديدار امام زمان، نبايد از فرمان خود و فرامين خود ائمه سرپيچيد كه پيرايه‏هاى نابخردانه و دور از واقعيت به اين مساله مهم، خطر موعودگريزى را در پى دارد.   
 جامعه اسلامى، در سالهاى اخير، شاهد رواج خرافه‏ها و پندارهاى غيرمنطقى درباره موضوع موعود شده است. كسانى پياپى براى بازارگرمى و يا از سر سادگى و ساده‏لوحى، يا دنياگرايى، يا وابستگى به قدرتهاى خارجى ادعاى مشاهده و يا بابيت امام زمان مى‏كنند و با كارهاى شگفت‏انگيز و روان‏كاوانه، افراد ساده‏دل و گرفتار را، كه بيش‏تر از بانوان هستند، به خود جذب مى‏كنند. ماجراى پيدا شدن دست خطى از امام زمان در يكى از مساجد لبنان، آن هم بدون »بسم اللّه« و همراهى با اشتباه ادبى در متن دست نوشته كه با آب و تاب در يكى از نشريه‏ها منتشر شد24، از اين دست است.   
 دعوى ديدن امام زمان به وسيله گروهى در شهر رى و انتساب ترور شمارى از افراد متدين به دست آن حضرت، 25 از ديگر ماجراهاى خرافى بود كه در جامعه اسلامى ما، سر باز كرد كه بايد در آن درنگ ورزيد و هشيارانه پيرامون آن را بررسى كرد، تا سرنخهاى آن را به دست آورد و زمينه‏ها و انگيزه‏ها را شناخت.   
 تنور برخى از محافل مذهبى، برافروخته از خبرهاى ملاقات با امام زمان و اوراد و اذكار ويژه ديدار با امام زمان است. شمارى از مداحان كژانديشى در اجتماعات مردم مشتاق و دردمند، وعده ديدار آقا را مى‏دهند. امرى كه بسيار خطرناك و سبب بى‏اعتقادى و روى‏گردانى مردم از اين موضوع مهم مى‏گردد.   
 روشن است درآميختن حقايق با خرافه و پندارهاى واهى، نه تنها به دين‏باورى نخواهد انجاميد كه زمينه‏ساز سست باورى خواهد بود.   
 رهبر معظم انقلاب اسلامى، در سخنانى، با اشاره به لزوم هوشيارى همه مردم در مقابله با سودجويان و دكان‏دارانى كه مفهوم انتظار را دست‏مايه فريب مردم قرار داده‏اند، بر زدودنِ پيرايه‏ها و خرافه‏ها و كژفهميها از موضوع انتظار تأكيد مى‏ورزد:   
 »ادعاى رؤيت، ارتباط و تشرف، دستور گرفتن از حضرت حجت و اقتداى به آن حضرت در نماز، ادعايى حقيقتاً شرم‏آور و پيرايه‏هاى باطلى است كه ممكن است حقيقت روشن انتظار را در چشم و دل انسانهاى پاك نهاد، مشوب كند... البته ممكن است، سعادت‏مندى اين ظرفيت را پيدا كند كه چشم دلش به نور جمال مبارك حضرت حجت روشن شود؛ اما چنين كسانى، اهلِ ادعا و بازگو كردنِ اين مسائل نيستند و همان‏گونه كه بزرگان و برجستگان نيز چنين ادعاهايى نكرده‏اند. «26   
   
**آسيبهاى خرافه در حوزه ارزشهاى دينى   
 1. بى‏توجهى به زمان در تفسير دين**   
 درك و فهمِ روحِ دين، كه براى هر زمان و دوره‏اى، برابر نيازهاى مردم، برنامه و دستور دارد، انسان را از گراييدن به پندارها، ديدگاه‏هاى سست و غيربنيادين، خرافه‏ها، برداشتهاى نابخردانه و من درآوردى از دين، باز مى‏دارد. درك پيامهاى دين براى هر زمان و دوره‏اى، بدونِ درك منطق و روح دين، ممكن نيست. اگر روح و منطق دين، به درستى و روشنى درك شود، در هر دوره و زمانى براى انسان پيام دارد و پيام خود را فراروى انسان براى حركت براساس و مدار آن، قرار مى‏دهد.   
 بسيارى از كسانى كه به وادى خرافه فرو افتاده‏اند، از آن روى بوده كه منطق و روحِ دين را براى زمان و دوره خود درنيافته و درك نكرده‏اند. و به تفسيرى از دين، گاه گوش جان سپرده و پاى فشرده‏اند كه به زمانى خاص مربوط مى‏شده است و تفسير آن را براى زمانى ديگر برنتابيده‏اند.   
 وقتى روح، منطق و ژرفاى دقيق و همه سويه دين به درستى درك نشود، انسان مسلمان، نمى‏تواند براى زمانى كه مى‏زيد از آموزه‏هاى آن، برنامه بيرون آورد و زندگى خود را بر آن اساس، در زمان جديد، سامان دهد.   
 پس دركِ درست دين و شناختِ زمان، لازمه حركت و زندگى در فضاها و زمانهاى جديد، بر روش و اسلوب دين است.   
 نشناختن زمان و همراه نشدن با آداب و رسوم پسنديده آن، از پيامدهاى خرافه گرايى است و اين خود ريشه در ظاهربينى و تعريف نادرست مفاهيم ارزشى دينى، از جمله: زهد، قناعت، ساده‏زيستى و... دارد.   
 امامان، با آداب و رسوم پسنديده روزگار خود همراه بودند. از اين روى، شمارى از ظاهربينان و سطحى‏نگران، كه از اسلام، درك و فهمى سطحى داشتند، بر آنان خرده مى‏گرفتند كه چرا اين سان زندگى مى‏كنيد و يا اين‏گونه لباس مى‏پوشيد؟ اين گونه لباس پوشيدن و زندگى كردن، با سيره على(ع) سازگارى ندارد و... حتى شمارى از اينان از علاقه‏مندان به ائمه بودند؛ اما سطحى‏نگرانه با مسائل برخورد مى‏كردند.   
 حماد بن عثمان مى‏گويد: نزد امام صادق(ع) بودم كه مردى رو كرد به حضرت و گفت:   
 »... ذكرتَ أنّ على بن ابى طالب كان يلبس الخشن، يلبس القميص باربعة دراهم وما أشبه ذلك. ونرى عليك اللباس الجيّد؟   
 قال: فقال له: انّ على بن ابى طالب(ع) كان يلبس ذلك فى زمان لايُنكر. ولو لبس مثل ذلك اليوم لشهر به. فخير لباس كل زمان لباس اهله... . «27   
 شما گفتيد: على بن ابى طالب، جامه درشت و خشن مى‏پوشيد؛ پيراهن كرباس چهار قرانى مى‏پوشيد و از اين گونه حرفها. و اينك مى‏بينيم شما خود، جامه‏هاى نرم و لطيف بر تن مى‏كنيد.   
 امام فرمود: على بن ابى طالب(ع) در روزگارى لباس خشن مى‏پوشيد كه مردم به آن‏گونه پوشش اعتراض نمى‏كردند و لباس شهرت به شمار نمى‏آمد. و اما اينك و در اين روزگار، آن‏گونه پوشش، شهرت به شمار مى‏رود و انسان انگشت‏نما مى‏شود. بهترين پوشش در هر عصرى، پوشش مردمان همان عصر است.   
 سطحى‏نگرى به مفاهيم و آموزه‏هاى دين، به خرافه‏گرايى مى‏انجامد و به تفسيرها و برداشتهاى سطحى و خرافى از ارزشها و آموزه‏هاى دينى.   
 تفسيرهاى سطحى‏نگرانه و خرافى از زهد، تدين، جايگاه رسول خدا، ائمه اطهار و علماى دين، مسائل سياسى، اجتماعى، اقتصادى، اخلاقى و عبادى اسلام، جامعه دينى را به بُن بست مى‏كشاند و به عقب برمى‏گرداند و به شخصيت‏سازيهايى مى‏انجامد كه بسيار زيان‏آور و خسران‏بار است و دين را كم‏فروغ و ناكارآمد مى‏كند. شگفت اين‏كه برداشتها و تفسيرهاى خرافى، چنان در روح و روان، نگاه‏ها و بينشها اثر گذارند كه شمارى بى‏خبرى از روزگار و بى‏خبرى از اوضاع سياسى اجتماعى را ارزش مى‏پندارند و در نظر اينان، عالمِ دينى هرچه ساده لوح‏تر و از جامعه و مردم بى‏خبرتر باشد، متدين‏تر است و عالمِ آگاه به زمانه، دور از معنويت است.   
 در ميان اين كسان، عالمانِ بى‏خبر، گوشه‏گير، ژنده‏پوش، مهم‏اند و از جايگاهِ معنوى بالا برخوردار.   
 امام خمينى، از اين سطحى‏نگرى كه به خرافه‏گرايى بسيار زيان‏آورى انجاميده بود، اين سان شِكوه مى‏كند و از ارتجاعى كه چتر خويش را گسترانده بود و جامعه را به بن‏بست مى‏كشيد، پرده برمى‏دارد:   
 »حماقت روحانى در معاشرتِ با مردم فضيلت شد. به زعم بعضى افراد، روحانيت زمانى قابل احترام و تكريم بود كه حماقت از سراپاى وجودش ببارد والا عالم سياسى و روحانى كاردان و زيرك، كاسه‏اى زير نيم كاسه داشت و اين، از مسائل رايج حوزه‏ها بود كه هركس كج راه مى‏رفت، متدين‏تر بود. «28   
   
**2. تأثير متقابل خرافه و عافيت‏طلبى** خرافه و عافيت‏طلبى اثرگذاريهاى متقابلى نسبت به يكديگر دارند. خرافه، بيش‏تر با پوشش شرعى كه مزورانه بر تن مى‏كند، بسترى مناسب براى عافيت‏طلبى فراهم مى‏سازد. راه حق و مبارزه با باطل و نفاق بى‏خطر نيست. مسؤوليت گريزان، براى تن ندادن به دشواريهاى راه به پندارها و افسانه‏هاى مجعول چنگ مى‏زنند. در گذشته، بيش‏ترين خرافه در ميان يهوديان رواج داشت و عافيت‏طلبى نيز در ميان اين گروه، بيش از ديگران بود. به روايت قرآن كريم، موسى(ع) در صحراى سينا به پيروان خود فرمان داد با دشمنان خدا (عمالقه) بجنگند، ولى آنان از توانائيهاى عمالقه به هراس افتادند و به موسى گفتند: تو با خدايت برو و با آنان بجنگ، ما در اين جا نشسته‏ايم:   
 »قالوا يا موسى انا لن ندخلها ابداً ماداموا فيها فاذهب انت وربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون. «29   
 سپس يهوديان، در توجيه علمكرد نياكان خود به ساختن داستانهاى خرافى روآورده‏اند و گفتند:   
 »رهبر عمالقه، عوج بن عنق، فردى غيرعادى بود و 15 هزار متر درازا داشته است، از ابرها آب مى‏گرفت و ماهى را در جلوى خورشيد مى‏گرفت تا سرخ مى‏شد. آب طوفان نوح، به ساق پايش نرسيد و... . «   
 30شمارى از مسلمانان عافيت طلب نيز در توجيه مسؤوليت گريزى خود، از بنى اسرائيل رنگ گرفتند.   
 اين كسان، براى توجيه كار خود به روايتهاى مجعول و غيرواقعى روى آوردند تا آنان را از رنج و زحمت دستورهاى شريعت آزاد سازد و بى‏رنج و حساب به بهشت بروند.   
 از امام صادق(ع) نقل شده كه درباره سلمان فارسى فرمود:   
 »ان سلمان منا اهل البيت. انه كان يقول للناس: هربتم من القرآن الى الاحاديث. وجدتم كتاباً دقيقاً حوسبتم فيه على النفير والقطمير والفتيل وحبة خردل فضاق ذلك عليكم وهربتم الى الاحاديث التى اتسعت عليكم. «   
 31سلمان از ما خاندان است. او، هماره مى‏گفت: از قرآن، به احاديث پناه آوريد، زيرا دريافتيد قرآن دقيق است و براى هر كارِ ناچيز، و آن ذره كه در حساب نايد، و تارِ نازكِ شكاف روى هسته خرما، حساب مى‏كشد. سپس اين بر شما دشوار آمد و به رواياتى چنگ زديد، تا راه را بر شما باز كند.   
 عافيت طلبان، بر آن همه آيه‏هاى محكم و روايات شفاف در اهميت جهاد و مبارزه در راه خدا، رويارويى با فتنه‏گران و برهم‏زنندگان امنيت جامعه، ستم‏ستيزى و دفاع از مظلوم، اقامه عدل، پشتيبانى همه سويه از امام عادل و... چشم فروبسته و براى توجيه زندگى عافيت‏طلبانه خود، به روايتهاى ساختگى و يا تحريف شده و برداشتهاى غلط و سست از معارف و احكام دينى و سيره نبوى چنگ مى‏زدند.   
 در مثل، شمارى از شخصيتهاى معروف و اثرگذار، با اين‏كه با حضرت امير(ع) بيعت كرده بودند و بيعت آن حضرت را بر گردن داشتند، از شركت در نبرد با بيعت گسلان و سركشان كه در بصره آتش جنگ افروخته بودند، با توجيه‏هايى واهى، سر باز زدند كه شرح ماجرا را از زبان راويان اخبار و سيره نقل مى‏كنيم:   
 »چون اميرالمؤمنين آهنگ بصره كرد، آگاه شد كه سعد بن ابى وقاص، اسامه، محمد بن مسلمه و عبداللّه بن عمر، از حركت با او خوددارى مى‏كنند. كسى پيش آنان فرستاد و چون آمدند، فرمود: از قول شما سخنانِ سبكى شنيده‏ام كه خوش نمى‏دارم و در عين حال، با اين‏كه بيعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمى‏كنم كه همراه من بياييد.   
 گفتند: چنين است.   
 فرمود: چه چيز موجب شده است از همراهى با من خوددارى كنيد؟   
 سعد بن ابى وقاص گفت: من خوش ندارم در اين جنگ شركت كنم كه مى‏ترسم مبادا مؤمنى را بكشم و اگر به من شمشيرى بدهى كه مؤمن را از كافر بازشناسد، همراه تو جنگ خواهم كرد.   
 اسامه گفت: تو گرامى‏ترين خلق خدا در نظر منى، ولى من با خدا پيمان بسته و عهد كرده‏ام، با كسى كه لا اله الا اللّه مى‏گويد، جنگ نكنم...   
 عبداللّه بن عمر گفت: من در اين جنگ چيزى را از درست نمى‏شناسم و از تو مى‏خواهم مرا به كارى كه نمى‏شناسم، مجبور نكنى.   
 اميرالمؤمنين(ع) فرمود: هر شيفته و به فتنه در افتاده را نمى‏توان سرزنش كرد.   
 مگر شما در بيعت من نيستيد؟   
 گفتند: آرى.   
 فرمود: برويد كه به زودى خداوند مرا از شما بى‏نياز خواهد كرد. «32   
 امام خمينى، بارها نظريه خودساخته جدايى دين از سياست را از علل مبارزه‏گريزى، شمارى از مقدس نماها و روحانيان ناآگاه برشمرده و تأكيد كرده است: اين كسان به بهانه‏هاى واهى، از وظيفه شرعى سرباز زده و شانه از زير بار مسؤوليت خالى و راحت‏طلبى پيشه كرده‏اند:   
 »از صدر اسلام تاكنون، دو طريقه، دو خط بوده است: يك خط، خط اشخاص راحت طلب كه تمام همّ‏شان به اين است كه يك طعمه‏اى پيدا بكنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم، آنهايى كه مسلمان بودند، مى‏كردند. اما مقدم بر هر چيزى در نظر آنها راحت‏طلبى بود. در صدر اسلام از اين اشخاص بودند. وقتى كه حضرت سيدالشهداء، سلام اللّه عليه، مى‏خواستند مسافرت كنند به اين سفر عظيم. بعضى از اينها نصيحت مى‏كردند كه براى چه؟ شما اين‏جا هستيد مأمون‏ايد. حاصل، بنشينيد و بخوريد و بخوابيد و از همان‏ها، بعضى قماشها بودند كه اشكال هم مى‏كردند كه يك قدرت بزرگى را، در مقابل‏اش چرا يك عده كمى قيام مى‏كنند. اين، در طول تاريخ تا حالا بوده است. از اول نهضت اسلامى، ما شاهد اشخاصى كه به اين وضع بوده‏اند، راحت را بر هر چيزى مقدم مى‏داشته‏اند، تكليف را اين مى‏دانستند كه نمازى بخوانند و روزه‏اى بگيرند و بنشينند در منزل‏شان و ذكر بگويند و فكرى بكنند... [بوديم]. «33   
 »... شياطينى كه مطالعه كردند در همه مسائل ملتها و اين را يافتند كه اگر چنانچه قشر روحانى وارد بشود در صحنه سياست، با داشتنِ پشتوانه عظيمى از ملتها، كلاه آنها پس معركه است، بايد چه بكنند؟ بايد به طور عموم، اين مطلب را القا بكنند كه اهل علم را به سياست چه كار؟ اهل علم وظيفه‏اش اين است كه عبايش را سرش بكشد و اول ظهر برود نمازش را بخواند و بعد هم برود منبر، چند تا مسأله بگويد، نه مسائلى كه مربوط به سياست و مربوط به گرفتاريهاى ملت است. همان مسائلى كه ديديد، متعارف بود، مى‏گفتند. تقريباً اكثر ابواب فقه كنار گذاشته شده بود... . «34   
 تصاوير واقعى از عاشورا، درس شور و نشاط و حركت مبارزه در راه خدا را به مردم مى‏دهد. اما مقدس‏نماها، روحانيان ناآگاه و عالمان گرفتار پندار جدايى دين از سياست و راحت‏طلبان، اين حماسه بزرگ را واژگونه نماياندند و با برداشت و تفسير و تحليل خرافى، فلسفه قيام را گرفتند، دور آن را حصار كشيدند و نگذاشتند مردم از آن در زمان خودشان نيز الگو بگيرند و آنان را از هرگونه الگوگيرى بازداشتند. در حالى كه برابر آموزه‏هاى دينى نبايد اين حركت در مكان و زمانى خاص مى‏ماند، بلكه بايد هر زمانى و هر مكانى را دربر مى‏گرفت و در زمانها و مكانهاى گوناگون به زندگيها معنى مى‏بخشيد. تفسير و تحليل خرافى از اين واقعه تاريخ‏ساز، دگرگون آفرين و مشعل‏افروز، آن را به دستگاهى براى آمرزش گناهان دگر ساخت. شمارى از بلعم و باعورها، با دانش خود به ميان مردم رفتند و به تلاش برخاستند تا دين را از سياست جدا سازند. يعنى در حقيقت روح دين را بگيرند و كنارى افكنند و پوسته آن را براى مردم باقى بگذارند. جداسازى سياست از دين، بدين معنى است كه دين هيچ نقشى در زندگى انسان مسلمان نداشته باشد، نه در اداره، نه در جهت‏دهى و نه در سالم‏سازى. قيام امام حسين(ع) يعنى جلوه‏گر شدن دين، كامل و همه‏سويه. هيچ كس نمى‏تواند از قيام امام حسين(ع) نام ببرد، آن را پاس بدارد، اما سياسى نباشد، در صحنه و عرصه‏هاى سياسى نقش‏آفرينى نكند و انزوا گزيند. از اين روى، شمارى خرافه‏انديش، راحت طلب، عافيت‏جو، بپاخاستند و به تحريف اين قيام كمر بستند و سياست را كه روح آن بود، از آن جدا ساختند. گريه بر حسين(ع) را، در عمل، فلسفه شهادت آن بزرگوار قلمداد كردند.   
   
**3. اباحى‏گرى:** از پيامدهاى ويران‏گر خرافه‏گرايى در جامعه اسلامى، رواج و نهادينه سازى اباحى‏گرى است. تسامح و تساهل در انجام تكاليف و پاسدارى از ارزشها و پاى‏بندى به آنها، بى‏گمان ريشه در انديشه‏ها و رفتارهاى خرافى دارد. خرافى‏گرايى در بى‏توجهى به مسائل شرعى و ارزشهاى دينى، نقش نخست را دارد. تا انديشه و رفتار انسانى به خرافه آلوده نگردد، ممكن نيست از پيام روشن وحى روى برگرداند و يا به آن كم توجه شود. خرافه، براى دور ساختن انسان از سرچشمه وحى و ارزشهاى والا، ممكن است از چند راه به ذهن و روان انسانها و مردم مسلمان جامعه‏اى رسوخ داده شود:   
 الف. رواج اسرائيليات با هدف تقدس‏زدايى از رسول خدا و ديگر انبياى الهى.   
 ب. رواج انديشه غلوآميز. يعنى رخنه در ساحتِ زلال و روشن توحيد، براى مشوب كردن جامعه به شرك و دوگانه پرستى.   
 ج. رواج انديشه‏ها و رفتارهايى كه به گونه‏اى كه به قانون‏گريزى و ناديده‏انگارى دستورهاى شرعى مى‏انجامد و به اباحى‏گرى دامن مى‏زنند، مانند صوفى‏گرايى و... .   
 اسرائيليات: اين اصطلاح درباره تفسيرها، تحليلها، داستان‏پردازيها، افسانه‏گوييهاى چند تن از اهل كتاب، كه در بين مسلمانان راه پيدا كرده بودند، به كار برده مى‏شود. اينان، درباره آفرينش، راز هستى، قصص پيامبران و... كه در آيات قرآن مطرح شده بود و براى مردم سؤال پيش مى‏آمد، به افسانه‏بافى مى‏پرداختند و يا از تورات بر مى گرفتند و به نام اسلام به ذهن مردم فرو مى‏كردند و شمارى از اهل تفسير هم، بى‏توجه به منشأ چنين مقوله‏هايى، آنها را در ذيل آيات، درج مى‏كردند.   
 ابن خلدون، درباره اين‏كه چگونه تفاسير، به خاطر سهل‏انگارى و بى‏دقتى مفسران، مملو از اسرائيليات شد، مى‏نويسد:   
 »... تفسير به دو گونه تقسيم شد:   
 يكى، تفسير روايتى مستند به آثار و رواياتِ نقل شده از سلف كه عبارت از شناختنِ ناسخ و منسوخ و موجبات نزول مقاصد آيه‏هاست و براى دانستنِ كليه اين مسائل هيچ راهى به جز نقل از صحابه و تابعان وجود نداشت و متقدمان، در اين باره مجموعه‏هاى كاملى فراهم آوردند، ولى با همه اينها كتب و منقولات ايشان، مشتمل بر غث و سمين و پذيرفتنى و مردود است و سبب آن اين است كه قومِ عرب، اهل كتاب و دانش نبودند، بلكه خوى باديه‏نشينى و بيسوادى بر آنان چيره شده بود و هرگاه آهنگ فراگرفتن مسائلى مى‏كردند كه نفوس انسانى به شناختن آنها همت مى‏گمارند، از قبيل تكوين شده‏ها و آغاز آفرينش، و رازهاى جهانِ هستى، آن وقت اين گونه موضوعات را از كسانى مى‏پرسيدند كه پيش از آنان، اهل كتاب بوده‏اند و آنها اهل تورات از يهوديان و مسيحيان‏اند كه از كيش آنها پيروى مى‏كردند و پيروان تورات كه در آن روزگار در ميان عرب مى‏زيستند، مانند خود ايشان باديه‏نشين بودند و از اين‏گونه مسائل، به جز آن‏چه عامه اهل كتاب مى‏دانند، باخبر نبودند. و بيش‏تر پيروان تورات را حميريانى تشكيل مى‏دادند كه به دين يهودى گرويده بودند و چون اسلام آوردند، بر همان معلوماتى كه داشتند و وابستگى آنها به احكام شرعى كه رعايت احتياط در مورد آنها ضرورى نيست، باقى بودند، مانند اخبار آغاز خلقت و آن‏چه مربوط به پيشگوييها و ملاحم بود و نظاير آنها.   
 و اين گروه، عبارت بودند از: كعب الاحبار، و وهب منبه و عبداللّه بن سلام و مانند ايشان. از اين رو، تفسيرها در اين‏گونه مقاصد، از روايات و منقولاتِ موقوف بر ايشان، انباشته شد و آنها از مسائلى به شمار نمى‏رفت كه به احكام بازگردد، تا در صحتى كه موجب عمل به آنهاست، تحرى شود. و مفسران در مورد آنها سهل‏انگارى كردند و كتب تفسير را از اين‏گونه حكايات مملو ساختند. «   
 35اين سهل‏انگارى، اثر خود را در ذهنها، فكرها و روانها گذارد و جامعه اسلامى را كدر ساخت و راه را براى پرتوگيرى از دانش به روى آن بست و چنان سخنان شگفتى در لابه‏لاى تفسيرهاى قرآن، آن هم از زبان رسول خدا، اصحاب و امامان بزرگوار شيعه، گنجاند كه مردم به جاى پرتوگيرى از آيات و قصه‏هاى عبرت‏آموز قرآنى، سرگرم داستانها و مسائل شگفتى شدند كه ريشه در اسرائيليات داشت.   
 احبار و رهبان، سردمداران كفر كه در پناه كتابهاى تحريف شده اديان پيشين، مردم را به تاريكى كشانده بودند و از آنان بهره مى‏بردند، وقتى از رويارويى با آيات روشنايى آفرين، رها كننده انسان از قيدِ بندهاى مرئى و نامرئى، نااميد شدند، به رخنه‏گرى و نفوذ در كانون فكرى مسلمانان پرداختند و حاكمان ناآگاه و ناآشناى به دقيقه‏هاى وَحيانى، ناآگاهانه و از روى كم‏بصيرتى شايد، به اينان مجال دادند، بافته‏ها، پندارهاى ذهنى و برساخته‏هاى خود و يا فرازهاى تحريف شده تورات و انجيل را به نام قرآن و اسلام، بين مردم بپراكنند و مسلمانان را گرفتار همان خرافه‏هايى كنند كه يهوديان، مسيحيان و مشركان گرفتار آنها بودند و اسلام براى نجات آنان، پا به عرصه گذارده بود.   
 جريان غلات، يكى از جريانهاى بسيار خطرناك است كه از همان آغاز پيدايش تاكنون، ويران‏گرى، شرك‏پراكنى و جداسازى انسانهاى موحد از سرچشمه مبارك توحيد، سرلوحه كار آن بوده است.   
 پيروان اديان پيشين، چون به غلو گرفتار آمدند، به وادى هلاكت درافتادند و نابودى آنان و از بين رفتن آموزه‏هاى وَحيانى كه در پرتو آنها زندگى سعادت‏مندى داشتند، رقم خورد. همين ترفند را غاليان، براى اين‏كه اسلام را از مدار خارج سازند و مسلمانان را به لجن‏زار شرك بكشانند، در جامعه اسلامى به كار بستند. بازار اينان، به خاطر اباحى‏گرى كه رواج مى‏دادند، گرم شد. بسيارى كه اين راه را رفتند، از آن روى بود كه خود را از بايد و نبايدهاى شرع رها سازند.   
 غاليان، با دادنِ جايگاه خدايى به اوليا در ميان مردم، چنين رواج مى‏دادند كه دوستى با اوليا، ما را بسنده است و دوستى آنان، جاى انجام تكاليف و انجام نماز و روزه را پر مى‏سازد. اباحى‏گرى و تكليف‏گريزى، از علل عمده گرايش به غلو و پا را از حدود فراتر گذاشتن است.   
 ائمه اطهار(ع) هميشه شيعيان را از همراهى با غاليان بازمى داشتند و خواستار رويارويى با اينان و فكر شرك‏آلود، الحادى و ضدتوحيدى اين گروه‏ها كه هر روز به گونه‏اى، با ترفند و برنامه‏اى با توحيد و فكر ناب مسلمانان به رويارويى برمى‏خاستند، فرا مى‏خواندند.   
 و يادآور مى‏شدند كه بايد هشيارانه با انديشه‏هاى انحرافى آنها برخورد كنند. زيرا اين جريان تحتِ نامِ اهل‏بيت و علاقه‏مند و شيفته نشان دادن خود به ما خاندان نبوت، عقايد و باورهاى شرك‏آميز خود را نشر مى‏دهند.   
 غاليان، امامان معصوم(ع) را، كه مورد علاقه مردم بودند، و طلايه‏دار شرك‏ستيزى و رايت افرازى پرچم توحيد، در همه لحظه‏هاى زندگى، تا مرتبه ربوبيت بالا مى‏بردند. از اين روى، ائمه اطهار، برخى از گروه‏هاى غالى را مشرك مى‏خواندند. امام صادق(ع) ابوالخطاب را مشرك خوانده است.36   
 اينان، با عقايد شرك‏آلود، خود را به امامان معصوم(ع) نزديك مى‏كردند و خود را پيروان آنان جلوه مى‏دادند، تا هم زمينه‏هاى بدنامى آن بزرگواران را فراهم آورند و شمارى بپندارند، ائمه اين چنين عقايدى دارند، و هم شيفتگان به آنان را به باتلاق شرك بكشانند. امام صادق(ع) به پيروان خود شاخص مى‏دهد و غاليان را به روشنى مى‏شناساند كه مباد كسى فريب آنان را بخورد و در دام‏شان گرفتار آيد:   
 »لعن اللّه الغلاة فانهم صغروا عصيان اللّه وكفروا به واشركوا وضلّوا واضلّوا فراراً من اقامة الفرائض واداء الحقوق. «37   
 لعنت خدا بر غاليان و مفوضه بادا. آنان، گناه و نافرمانى خدا را سبك شمردند و به خداوند كافر شدند و شرك ورزيدند. و گمراه شدند و گمراه كردند. انگيزه آنان [از اين كار] فرار از واجبات و اداى حقوق [مالى] بود.   
 جريان تصوف: زهدگراييها، دنياگريزيهاى غيراصولى، افراطى و ناقانون‏مند، نَفس كشيهاى بيمارگون، دور افتادن از زلال معارف دينى در تهذيب نفس و مبارزه با دنياگرايى و اشرافى‏گرى مذموم و ناپسنديده، شمارى از مسلمانان را از برنامه‏هاى دقيق و همه‏سويه اسلام دور ساخت و به واديهاى شرك‏آلود و مرامها و آيينهاى نابخردانه، كه پيش از اسلام در ميان مردم سرزمينهاى اسلامى سابقه داشتند، مانند ملامتيه، كلبيون و... فرو انداخت.   
 شايد اين حركت در آغاز پسنديده مى‏نمود و به گونه‏اى عصيانى بود عليه دنياگرايى و اشرافى‏گرى كه جامعه اسلامى از آن رنج مى‏برد، اما چون از آموزه‏هاى وَحيانى كه در مكتب اهل بيت و رفتار امامان معصوم جلوه‏گر شده بود، اشراب نمى‏شد، سر از خرافات و شرك درآورد. از اين‏روى امامان، پيش از ايشان خود رسول اللّه، با زهدگراييهاى نشأت نگرفته از آموزه‏هاى دينى، به شدت برخورد مى‏كردند.   
 زهدگراييها و نَفس‏كشيهاى مهار گسسته، باطن‏گراييها و ظاهرگريزيهاى شمارى از ناموران جامعه اسلامى، در قرون مختلف، گروه‏هايى از مردم را از اجتماع اسلامى جدا ساخت و به رهبانيت و خلوت‏نشينى واداشت و در هر شهر و ديار و منطقه‏اى به مناسبت حال و احوال مردمان آن منطقه، عقايد خرافى را به ذهن آنان فرو كرد. كم‏كم جريان تصوف شكل گرفت، با ادبيات و عقايد خاص و جلوه‏هايى كه سبب جذب گروه‏هايى از مردم به اين جريان شد. قانون‏گريزى، دور زدن شريعت، اباحى‏گرى و... روز به روز در ميان صوفيان، بيش از پيش جلوه‏گر مى‏شد، تا آن‏جا كه افزونِ بر امامان(ع) از همان اوانِ شكل‏گيرى اين جريان، عالمان شيعه در روزگاران مختلف، با اين‏گونه رفتارها سر ناسازگارى داشتند و مردم شيعه را از نزديك‏شدن به اين گروه‏ها باز مى‏داشتند. شمارى از عالمان اهل سنت نيز به مخالفت آشكار با اين جريان پرداختند.   
 امام رضا(ع) مى‏فرمايد:   
 »لاتقول بالتصوف احد الاّ خدعة او ضلالة او حماقة «38   
 كسى جز از سر فريب، يا گمراهى و يا حماقت، دعوى تصوف نكند.   
 پاره‏اى از گروه‏هاى صوفى، به نام صفاى باطن، عقل را به سُخره مى‏گرفتند و دانشهايى مانند فقه، فلسفه و... را دانشهاى ظاهرى مى‏خواندند.   
 با فقيهان در مى‏افتادند و با قشرى دانستن آنان، زمينه‏هاى تكليف‏گريزى را فراهم مى‏آوردند.   
 به نام فتوت، بى‏توجهى به تكاليف ظاهرى شرعى، و به پندار خودشان توجه دادنِ افراد به صفاى باطن، و القاى به پيروان خود كه اين همه، نه در مساجد، نماز جمعه و جماعات، حلقه‏هاى درس و بحث و مناظره‏هاى علمى و حضور در محضر عالمان راستين، كه در زاويه‏ها، خانقاه‏ها و با شور و نشور و رقص و سماع و اوراد خاص، برآورده مى‏شود.   
 رقص و غنى، به بهانه تلطيف روح و رسيدن به عشق آسمانى در زاويه‏هاى صوفيان جا باز كرد و اندك اندك به عشقهاى زمينى دامن كشيد.   
 ابى الفتح كراجكى (م :449) در گشت و گذارى كه در حلقه صوفيان معاصر خود داشته، اين‏گونه گزارش مى‏دهد:   
 »روزى، ناگزير شدم در جمع گروهى از صوفيان باشم. پس از گرم شدن مجلس، طبق عادت و مرام خود، به رقص و غنى مشغول شدند و سراينده، اشعار عاشقانه مى‏خواند. «39   
 هجويرى مى‏نويسد:   
 »من ديدم از عوام گروهى مى‏پنداشتند كه مذهب تصوف، جز رقص نيست. «   
 40ابوالعلاء معرى در نكوهش رقص صوفيان شعرى بدين مضمون دارد:   
 آن صوفى طبل خواره منگ   
 از بنگ وساوس و هوى دنگ   
 بدكاره و پرخور و فضولى   
 شطاح و مباحى و حلولى   
 همچون خرك علف چريده   
 مستك شده و ز جا پريده   
 دستك زن و پاى كوب و رقصان   
 دعوى بكند ز عشق يزدان   
 41زمخشرى مى‏نويسد:   
 »به نام عشق و خدادوستى، به فسق و فجور روآورده‏اند. «   
 42از اين گروه خرافه‏پراكن و بنيادسوز و طغيان‏گر عليه اصول و ارزشهاى دينى، حكومت‏گران فاسد و جائر بهره‏ها برده‏اند. از جمله در روزگار مغولان، خرافه‏بافيها و هنجارشكنيهاى اين گروه مهار گسيخته و شريعت‏گريز و بى‏اعتناى به بايدها و نبايدهاى شرعى، براى حاكمان مغول در گسترش قدرت و رام كردن مردم و سركوب مخالفان، كارگر افتاد:   
 »در دوره تسلط مغولان، خانقاه‏ها رونق بيش‏ترى گرفت. زيرا مغولان، اسير خرافات و پندارها بودند. علماى سنى نيز، به واسطه مخالفت مغولان با خلافت عباسى، روى خوشى بدانان نشان نمى‏دادند. ناچار صوفيان و خانقاه‏نشينان، مورد توجه حكام شدند. مخصوصاً حكام زيرك و جاه‏طلبى چون اميرتيمور گوركان. تحقيق دقيق و بى‏غرضانه مورخان، به خوبى مى‏تواند نشان دهد كه رونق اين مؤسسات از كرم و بخشش حكام و توان‏گران نادرست صورت مى‏گرفت.   
 به همان دليل كه خواجه نظام الملك، ترويج شرع و حمايت از خلافت عباسى را وسيله استوارى و دوام قدرت سلجوقيان قرار مى‏داد.   
 پس از سقوط خلافت، بازار صوفيان حرفه‏اى رونق گرفت و به قولِ نيكلسون: صوفيان فربه و قوى بنيه در خانقاه‏ها، روزگار را به بطالت مى‏گذراندند. اگر به روايات عديده مثنوى بتوان استناد كرد، غالباً در اين مراكز، مفت‏خوارى، فساد و تباهى نيز شيوع داشت. «   
 43علامه حلى (م: 726) از رواج رقص، غنى و... در محافل صوفيه ياد مى‏كند و سپس مى‏نويسد:   
 »جماعتى از اين گروه را در حرم امام حسين(ع) ديدم. يكى از آنان نماز نمى‏خواند. چون سبب پرسيدم، گفتند: او واصل شده است و نيازمند اداى نماز نيست. «   
 علامه سپس درباره اينان، اين‏سان داورى مى‏كند:   
 »فانظر ايها العاقل الى هولاء وعقائدهم فى اللّه كما تقدم وعبادتهم ما سبق واعتذارهم فى ترك الصلاة ما مر ومع ذلك فانهم عندهم الابدال فهولاء اجهل الجهال. «   
 44اى خردمند در كارها و انديشه‏هاى اين گروه نسبت به خدا بنگر، چنانكه در شيوه عبادت ايشان شمه‏اى ياد شد و از عذر آنان در رها كردن نماز، سخن گفته شد. با همه اين احوال، اين افراد در نزد صوفيان از اولياء خدا و ابدال به شمار مى‏آيند و حال اين‏كه جاهل‏ترين مردم‏اند.   
 حسن بن ابى الحسن ديلمى، از علماى شيعه قرن هشتم، در تحليل گرايش شمارى از مردم به غلو و تصوف و گسترش خرافات، اباحى‏گرى را هم در سلسله علل و هم پيامد گرايش به اين فرقه‏ها شمرده است.   
 ديلمى پس از تشويق مردم به خردورزى و تدبر، تأكيد دارد پاره‏اى از امور، آدمى را از فهم حقايق دور مى‏سازد كه بايد نسبت به آنها هوشيار بود از جمله، علاقه به آسان‏ترين مذهبى كه در آن لذت‏طلبى و گناه روا شمرده مى‏شود. دشوارى دانش‏پژوهى، دشوارى عمل، گرايش به اباحى‏گرى و... زمينه‏ساز اين گرايشهايند. گرايش به شكست مرزهاى ممنوعه بسيارى را به سوى مذهبهاى خود ساخته غاليان كشانده است. همنشينى با اباحى‏گرايان، در انسان اين گرايشها را پديد مى‏آورد و مى‏نويسد:   
 »... و از جمله اين امور دورى گزيدن از محافل علما و ناآگاهى از استدلالهاى عقلانى و گوش سپردن به سخنان دنيامداران نادان و بسنده كردن به قصه‏ها و خرافات است. و از آن جمله، آدم نادان ،تقليد در دين را آسان‏تر از دانش‏طلبى و كاوش در علوم مى‏يابد و پيروى كوركورانه نيز چشم و گوش وى را بر درك حقائق مى‏بندد. «   
 45و اگر خوشبينانه انگيزه اوليه تأسيس فرقه بابيت و بهائيت را انحراف از مسلك شيخيه و فريفته شدن شمارى، به باب امام زمان بدانيم، بى‏گمان بهره‏گيرى استعمارگران از اين مسلك و شعارهاى اباحى‏گرايانه در تداوم و گسترش آن نقش اصلى را بر عهده داشته است؛ چه بنيان‏گذاران بابيت، پس از استقرار پايه‏هاى آن، آيينهاى دينى را منسوخ اعلام كردند.   
 قرة العين، از زنان زيرك و مبلغه بابيت به رواج اين مسلك پرداخت. وى در اين راه تا مرحله مجاز شمردن درهم آميختگى زنان و مردان و كنار زدن پوشش شرعى، پيش رفت. وى در شكستن حريم اخلاقى و اجتماعى از جسارت ويژه‏اى برخوردار بود. وى، به روشنى مى‏گفت:   
 »اى اصحاب! اين روزگار از ايام فترت شمرده مى‏شود. امروز تكاليف شرعيه يك باره ساقط است و اين صوم و صلوة كارى بيهوده است. «46   
 و شگفت آن‏كه اين مسلك سراسر آكنده از خرافه و به دور از ارزشهاى اخلاقى، از سوى محافل وابسته به غرب به عنوان مسلكى آزادانديش معرفى مى‏شود و قرة العين به عنوان زنى خرافه‏ستيز و روشنفكر و الگوى جوانان مورد ستايش قرار مى‏گيرد. 47   
 اباحى‏گرى از زمينه‏هاى مهم گرايش به اين مسلك خودساخته در ميان افراد لاابالى و بى‏پروا بوده است. فرقه بهائيت، افزون بر رواج و رواشمارى روابط نامشروع و غيراخلاقى، تعصب مذهبى و امر به معروف و نهى از منكر را نادرست اعلام كرد.48   
 مبانى خرافه و ساختارشكنانه اين فرقه، راه را بر رواج اباحى‏گرى در ميان هواداران آن فراهم آورده است. اينك نيز اباحى‏گرى در ميان خرافه‏گرايان درون فرقه‏اى، بويژه فرقه‏هاى صوفيه و بابيت در حال گسترش است.   
 شمارى از مردم، كه به هيچ يك از اين فرقه‏ها وابستگى ندارند، اما در عمل، به گونه‏اى از آنها اثر پذيرفته‏اند. بى‏اعتنايى به دستورات شريعت، به دعوى پاك باطنى، شركت فعال در اعياد و وفيات كه براى ائمه اطهار برگذار مى‏شود، بى‏توجهى به نماز، استفاده مردان از زنجير طلا، رواج آهنگهاى مبتذل و حرام به نام بزرگداشت امامان، حرام‏خوارى و گرانفروشى، در كنار آن سفرهاى زيارتى به هدف سبك كردن استخوان و خاموش كردن نداى وجدان، شمه‏اى از از رخنه اباحى‏گرى در زندگى دينى اين افراد است.   
 عمده محافلى كه به داعيه گره گشائى از مشكلات مردم و يا به داعيه تصوف و عرفان و يا ارتباط با امام زمان، از روشهاى كف‏بينى، انرژى درمانى و موسيقى درمانى استفاده مى‏كنند، نه تنها مردم را به خدا و آرامش معنوى نرسانده كه در نهايت مشكلات زندگى آنان را دو چندان كرده و بستر را براى تساهل و تسامح در ارزشهاى دينى براى اين افراد فراهم مى‏كنند.   
 يكى از شيادان كه مدتى به دعوى نيابت از امام زمان، شمار فراوانى از زنان و مردان را به دور خود گرد آورده بود، پس از دستگيرى، به اعتراف خودش، بدون هيچ‏گونه آگاهى از قرآن و سنت، لباس روحانيت را بر تن كرده و با استفاده از شگردهاى روان‏شناسى، نقاط ضعف ساده لوحان را شناسائى و آنان را فريب مى‏داده است.   
 گفته بود: تساهل و تسامح اخلاقى و بى‏توجهى به ارزشهاى مذهبى، سبب شده بود بد حجابها و افراد لاابالى، مجالس وى را گرم نگهدارند و از اين راه نيازهاى مذهبى خود را برآورند. و يكى ديگر از اين گونه افراد و محفل‏گردانان خرافى، پس از دستگيرى، جهالت و گرايش مردم به اوهام و خواب و خيال را از علل گرمى بازار خود ياد كرده بود.   
 وى بدون هيچ‏گونه پرده‏پوشى گفته بود:   
 »وقتى مردم جاهل به من سوارى مى‏دهند چرا من سوار نشوم.«49   
 رواج اباحى‏گرى و انحرافهاى اخلاقى در ميان فرقه‏هاى عارف‏نما و مدعيان دروغين كشف و شهود، بيان‏گر تأثير مستقيم خرافات در رواج مفاسد اخلاقى در جامعه است.   
 اباحى‏گرى و خرافه راه را بر گسترش ديگر جرمها نيز هموار مى‏سازد. بخش بزرگى از پرونده‏هاى دادگاه‏هاى جزائى، حقوقى و خانواده، دادخواهى و شكايت كسانى است كه در دام فالگيران، كف‏بينان، رازگشايان دچار شده‏اند. همانان كه با سوء استفاده از درماندگى و ساده‏لوحى مردم، آنان را از چيزهاى موهوم ترسانده و با دروغ آنان را اميدوار مى‏ساخته و از اين روش، اموال‏شان را از چنگ‏شان به در مى‏برده‏اند.   
 و چه بسا حريم خانواده‏ها نيز از دستبرد اين گروه‏ها در امان نمانده است. آگاهى مردم از پيامدهاى خرافه مى‏تواند راه را بر استفاده نابجا از دين و مذهب ببندد.   
   
**آسيبهاى خرافه‏گرايى در حوزه اجتماع** خرافه‏پسندى و بى‏مهرى به كندوكاوهاى خردورزانه نابسامانيهاى گسترده‏اى را براى جامعه اسلامى در پى داشته. جامعه اسلامى تاكنون با دشواريهاى بسيارى از اين ناحيه روبه‏رو شده است، از جمله:   
 1. خرافه و عقب‏ماندگى علمى: خردگريزى، با تحجر همراه و همزاد است. متحجر، ايستاست. هماره نگاه به گذشته دارد و از پويش و نقد و نظر و حركت آفرينى واهمه دارد. در هر دوره كه جامعه اسلامى به خردورزى توجه كرده و ظرفيت نقد و كنكاش را در خود به وجود آورده، زمينه‏هاى نشر دانش در ميان مردم فراهم آمده است و در دوره‏هايى كه آموزه‏هاى عقلانى در تنگنا قرار گرفته، ساده‏انديشى رشد كرده، دانش از پويايى بازمانده است.   
 جامعه اسلامى در دوره حاكميتِ خاندان آل بويه، حمدانيان شامات و فاطميان مصر، شاهد رشد جريانهاى بزرگ علمى بوده و مسلمانان در عرصه ادبيات، علوم قرآنى، فقه، حديث، كلام، هندسه، طب، هيئت و... گامهاى بزرگى را برداشته‏اند.   
 50در فضاى باز فرهنگى سده چهارم و پنجم، دانشمندان نامورى، چون شيخ مفيد، شيخ طوسى، سيد رضى، رمانى، ابن عقيل و ابن مسكويه، فارابى، ابوعامر نيشابورى و... پرورش يافتند، كسانى كه در خردورزى سرآمد و از تعصب منفى به دور بودند. روح تسامح و گفت‏وگوى آزاد، حاكم بر حوزه‏هاى علمى بود و اين موجب رونق بازار درس و بحث و پيدايش دانشمندان بزرگ در سراسر دنياى اسلام شد كه شمارى از آنان، هنوز بر آسمانِ فرهنگ و تمدن بشرى مى‏درخشند. اين كسان بى‏هيچ بيم و وحشتى، انديشه‏هاى خود را بر زبان مى‏آوردند و به ديگر دانشمندان با هر عقيده و نظر حرمت مى‏نهادند و از راه استدلال و گفت‏وگو به رد و قبول آراى يكديگر مى‏پرداختند. شيخ مفيد كه آن همه بركت براى دنياى اسلام آفريد، از تعصبهاى كور، انديشه‏هاى خرافى به دور بود. محفل علمى و مجلس نقد و نظر داشت. به شرح انديشه‏ها و باورهاى يگر فرق مى‏پرداخت، و سپس آنها را نقد مى‏كرد. مجالس مناظره او، حلقه پيوند و محفل انس دانشمندان مذاهب گوناگون بود.   
 51از دست پروردگان شيخ مفيد سيدمرتضى بود كه مانند استاد در جست‏وجوى حقيقت بود و به دانشمندان ديگر فرق و مذاهب احترام مى‏گذاشت و ميدان مى‏داد. ردّ سيدمرتضى در كتاب الشافى فى الامامه بر كتاب الغنى الامامة، نوشته قاضى عبدالجبار معتزلى (414 ه ) نمونه مناسبى از برخورد علماى آن دوره، با مخالفان فكرى خويش است.   
 از آن سو جامعه اسلامى در برهه‏هايى از تاريخ و حوزه‏هاى جغرافيايى، شاهد سيطره خرافه‏گرايانى بوده كه به دستاويز مبارزه با بدعت، با هر انديشه نو به ستيزه برمى‏خاستند و عقلانيت و بحث و گفت‏وگو درباره مقوله‏هاى دينى را ناروا مى‏شمردند. اين تفكر خسارتهاى جبران‏ناپذيرى بر رشد دانش اسلامى وارد ساخت.   
 پيروزى مكتب اشاعره بر رقباى خود در گسترش خرافه اثرگذار بود؛ چه پيروزى اين فرقه كه به داعيه حراست از سنت در برابر عقل‏گرائى معتزله، انجام گرفت، پيروزى جمود و ظاهرگرائى بر آزادانديشى و عقلانيت بود. بازتاب آن در ميان توده‏هاى مردم و محدثان عوام زده آن بود كه تدين را مساوى تعبد محض و تسليم بدون چون و چرا در برابر هر خبر و روايات شمردند و هر نوع اجتهاد و گفت‏وگو درباره احاديث، را عصيان عليه دين مى‏انگاشتند.   
 52روشن است كه اشعرى‏زدگى به رواج خرافه در تفكر اسلام دامن زد و نتيجه آن جمود بر ظواهر و بى‏اعتنايى به داده‏هاى عقلى بود، راهى كه به رواج حرفهاى سخيف، پندارها، خواب و افسانه‏بافى انجاميد. تا آن‏جا كه شاعرى در بغداد، از سر تفرج روايتى را جعل كرد و به پيامبر نسبت داد.   
 »اى مردم! روايت متواتر است كه هركس زبانش به نوك بينى‏اش برسد به جهنم نمى‏رود. در اين موقع‏گويى فرمانى صادر شده باشد، حاضران، بلا استثنا، زبان را بيرون آورده، سعى مى‏كردند ببينند به نوك بينى‏شان مى‏رسد يا نه. «   
 53روشن است كه رخنه چنين سخنان سخيف و خرافى به باورهاى دينى و احاديث پيامبر چه خسارتهايى به رشد علم و دانش وارد مى‏سازد. پيدايش سلسله غزنويان و سپس سلاجقه به جريان مخوف دانش‏ستيزى دامن زد و بستن و كشتن دانشمندان و آتش‏زدن كتابخانه‏هاى بزرگ بغداد و رى توسط تركان غزنوى و سلجوقى، به بهانه مبارزه با قرامطه و فلاسفه و... راه را بر انحطاط حوزه‏هاى علوم دينى هموار كرد و بخش بزرگى از ميراث فرهنگى اسلام از ميان رفت.   
 54نگاهى به باورهاى مردم درباره نجوم، مثال روشنى از تأثير عقلانيت و يا خرافه‏گرايى را در رشد و انحطاط دانش به ما نشان مى‏دهد. در دوره حكومت آل‏بويه در سده چهارم و پنجم، بيش‏تر علماء و حكيمان، مسأله سعد و نحس كواكب و اثرگذارى آن را بر سرنوشت مردم، خرافه مى‏دانستند.   
 ابونصر فارابى، ابن سينا و ابوريحان بيرونى در بطلان آن سخن گفته‏اند. در همان دوران، در مناطقى از جهان اسلام، باور به احكام نجوم چنان قوت گرفت كه افراد براى مسافرت، حجامت، حمام رفتن، عروسى و... منتظر سعد و نحس كواكب مى‏شدند و وجود منجم از جمله ضروريات دربار سلاطين بود. از جمله منجمان گزارش دادند:   
 »در سال 582 ق اجتماع چند كوكب در برج واحد (قران) موجب طوفانهاى عظيم و دگرگونيهاى بزرگ در طبيعت خواهد گشت، زمين خراب خواهد شد. «   
 زمان هرچه مى‏گذشت و برهه وقوع نزديك‏تر مى‏شد، بر اضطراب و تشويش مردم مى‏افزود.   
 شاعران، مردم را از وقوع اين حادثه سهمگين هشدار مى‏دادند. بويژه منجمان خراسان، بيش از منجمان ديگر، بدان اهميت مى‏دادند و مى‏گفتند:   
 »طوفانى روى خواهد داد كه به قدر بيست گز از زمين خاك برخواهد داشت و تمامى عمارتها خراب و از انسان و حيوان و نبات چيزى به جاى نخواهد گذاشت. «   
 باورمندان به احكام نجومى در تلاش براى حفظ خود از اين طوفان، سخت به دست و پا افتادند و اين مسأله سالها فكر آنان را به خود مشغول كرد، ولى افرادى كه آن را خرافه مى‏دانستند، آرام به زندگى خود ادامه مى‏دادند.   
 »هراس عظيم بر خاطر كليه مردم مستولى شد و بعضى از پادشاهان امر كردند كه سردابه‏هايى بزرگ به عمق سى چهل گز كندند و انواع خوردنى و وسايل زندگى را در آنها جمع كردند كه در آن موقع به سردابه‏ها پناه ببرند. و هرجا كه غار و گودالى در دل زمين بود، ارباب نعمت و ثروت آنها را به خود اختصاص مى‏دادند و درهاى محكم براى آنها مى‏ساختند كه باد در آن نفوذ نكند... از قضا، در آن شب در تمامى آن ممالك، به آن اندازه هم نسيم نوزيد كه پيه‏سوز پيرزنى را بر بام خاموش كند و مى‏نويسد كه مدت يك ماه برگ بر درخت نمى‏جنبيد و خرمنها بر مزارع مانده بود و آن قدر باد نمى‏آمد كه براى جدا كردن كاه از دانه كافى باشد. به هرحال، ميدان به دست شعرا آمد كه هرقدر مى‏خواهند اهل نجوم را مسخره و استهزاء كنند و به باد هجاء و دشنام گيرند. «   
   
**تأثير عقلانيت و جزميت بر رشد و انحطاط علوم دينى در سده اخير** رسوب رگه‏هاى اخبارى‏گرى و جزم‏انديشى بر حوزه‏هاى علوم دينى در سده اخير نيز اثرگذار بوده است و بى‏مهرى به داده‏هاى عقلى بر رشد علوم دينى نيز تأثير منفى داشته است.   
 در سده اخير، هرگاه عالمى زمان‏شناس درصدد برآمده گامى به پيش نهد و حوزه را به حركت درآورد، قشرى گرايان به داعيه حفظ سيرت گذشتگان او را ناكام گذاشته‏اند. نمونه آن، ناكام ماندن شيخ عبدالكريم حائرى در پديدآورى تحول در روش آموزشى و تبليغى حوزه بود. ريحان يزدى از طلاب آغاز سده اخير حوزه قم، در اين‏باره نوشته است:   
 »فراموش نمى‏كنم كه در سال 1341 ش. اين جانب به وسيله آقاميرزا مهدى بروجردى دعوت شدم تا با فضلايى كه به امر آيت‏اللّه حاج شيخ عبدالكريم براى تبليغ در كشورهاى بيگانه آماده مى‏شدند، همكارى كنم. ما دوازده نفر بوديم كه به فراگرفتن علوم مربوطه، زير نظر مدرسين متخصص براى اين امر خطير مهيا مى‏شديم. ولى متأسفانه بعد از مدتِ كوتاهى بر اثرِ اصرار و تقاضاى بيش‏تر محصلين حوزه، علميه براى شركت در اين مؤسسه، حاج شيخ عبدالكريم ناچار شدند كه به كلى موضوع را متروك اعلام كند - البته ممكن است كه علل ديگرى هم در كار بوده باشد كه باريك بينان بر آن علت آگاه‏اند.«   
 56البته غوغاسالارى خرافه‏گرايان و بسته ذهنان، مهم‏ترين دليل موافقت نكردن ايشان با آموزش زبان خارجى براى كار تبليغ دين بود.   
 آقاى طالقانى، افزون بر سنگ‏اندازيهاى رضاشاه بر راه رشد حوزه، موجودات طفيلى و خرافه‏گرا را از موانع پويايى حوزه مى‏شمرند كه خود را واسطه مراجع و مردم قرار داده و با ديد كوتاه و تنگ‏نظرانه خود، انديشه‏هاى اصلاحى مراجع را خاموش مى‏ساختند.   
 57و نيز همين گروه، راه را بر انديشه‏هاى اصلاحى آيت‏اللّه بروجردى بستند و نگذاشتند آن بزرگ در نظام آموزشى، پژوهشى و تبليغى حوزه دگرگونيهاى بنيادين پديد آورند.   
 و در يك كلمه، ناسازگارى شمارى از حوزويان با دانشهاى عقلى، چون: حكمت و فلسفه و نيز بى‏توجهى به تفسير قرآن و تدبر و تعمق در معانى آن بيش‏تر برخاسته از روحيه تحجر و گذشته‏گرايى بود. اين فضاى نامطلوب فكرى، سبب شد طلاب و مردم از بركات قرآن محروم بمانند و به جاى تفكر و تدبر و استفاده از كلام خدا براى محل مشكلات فرد و جامعه، تنها به خواندن و تيمن و تبرك و مجالس اموات و استخاره، ويژه شود و نتيجه نهايى آن جداشدن دين از جامعه و سياست بود.   
 امام خمينى، تحجر و خرافه‏گرايى به همراه هراس علماى دين از نوآورى و نوانديشى را در سلسله علل ركود علمى و فقهى حوزه ياد كرده است.   
 امام، مقدس نمايان خردگريز را مزدوران بى‏مزد و مواجب دشمن ناميده كه با شعار جدايى دين از سياست و گناه شمردن يادگيرى دانشهاى جديد، حوزه را عقب نگه داشتند و حوزه نتوانست به رسالت خود عمل كند:   
 »... عده‏اى مقدس نماى واپسگرا، همه چيز را حرام مى‏دانستند... وقتى شعار جدايى دين از سياست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احكام فردى و عبادى باشد و قهراً فقيه هم مجاز نبود از اين دايره و حصار بيرون رود و در سياست و حكومت دخالت نمايد... يا دگرفتن زبان خارجى كفر و فلسفه و عرفان گناه و شرك به شمار مى‏رفت. «   
 58امام خمينى، هراس از نوآورى و بى‏توجهى به نقش زمان و مكان و تغيير موضوع در استنباط احكام را از ديگر شاخصه‏هاى رسوب خرافه و تحجر مى‏شمارد.   
 امام، در پاسخِ نامه شيخ محمدحسن قديرى (از اعضاى دفتر استفتاء امام) كه به فتواى امام در حلال بودن استفاده از آلات لهو در صورت قصد استفاده حلال از آنها، واكنش نشان داد، تصريح كرد:   
 »لازمه اين فكر چشم بستن به تأثير زمان و مكان در تغيير موضوع است و اگر موضوعات احكام را ناديده انگاريم و در مثل موضوع احكامى مانند زكات و خمس و انفال را به موضوع زمان صدور روايت، ويژه سازيم و به پديده‏هاى جديد بى‏توجه باشيم.   
 بايد تمدن جديد به كلى از بين برود و مردم كوخ‏نشين بوده و براى هميشه در صحراها زندگى كنند.«   
 و در پايان همين نامه حضرت امام خطاب به آقاى قديرى مى‏افزايد:   
 »سعى كنيد تنها خدا را در نظر بگيريد و تحت تأثير مقدس نماها و آخوندهاى بى‏سواد واقع نشويد؛ چرا كه اگر بناست با اعلام و نشر حكمِ خدا به مقام و موقعيت‏مان نزد مقدس‏نماهاى احمق و آخوندهاى بى‏سواد صدمه‏اى بخورد، بگذار هرچه بيش‏تر بخورد. «   
 59امام، در نامه دوم به آقاى قديرى، براى برون رفت حوزه از بن بست علمى، فضلاى حوزه را به مبارزه با خرافه و تحجر فرا مى‏خواند:   
 »... ما بايد سعى كنيم تا حصارهاىِ جهل و خرافه را شكسته تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدى، صلى اللّه عليه و آله، برسيم و امروز غريب‏ترين چيزها در دنيا همين اسلام است و نجات آن قربانى مى‏خواهد و دعا كنيد من نيز يكى از قربانيهاى آن گردم. «   
 60از اين روى، شهيد مطهرى اصل اجتهاد را يكى از محركهاى اسلام و علوم دينى مى‏شمرد و تأكيد مى‏كند در سايه استفاده درست از آن، مردم از خام‏انديشى مى‏رهند، دين و دانش هماهنگ مى‏شود و جامعه اسلامى به پيشرفت و تمدن نائل مى‏آيد.   
 استاد در گفتارى تحليلى آزادانديشى و مبارزه با خرافه‏گرايى را از عوامل پيشرفت علم و دانش مى‏شمرد و يادآور مى‏شود: حيات و مرگ يك جامعه به حيات و مرگ فكر آن وابسته است و فكر يك جامعه در سايه انديشه‏ورى و كندوكاو و نقد و بررسى رشد مى‏كند و در سايه نوآورى دروازه‏هاى دانش به روى مردم آغوش مى‏گشايد. پس از تفكر درست نبايد مردم را ترساند:   
 »تجربه‏هاى گذشته نشان داده است كه هر وقت جامعه از يك نوع آزادفكرى و لوازروى سوءنيت، برخوردار بوده است، نه تنها به ضرر اسلام نبوده، بلكه در نهايت به سود اسلام بوده است. از اسلام فقط با يك نيرو مى‏شود پاسدارى كرد و آن علم است و آزادى دادن به افكار مخالف و مواجهه صريح و روشن با آنها... آينده انقلاب ما در صورتى تضمين خواهد شد كه عدالت و آزادى را حفظ كنيم. «   
 61نقش خرافه در گسترش نابسامانيهاى اجتماعى: خرافه، افزون بر ايستايى دانش، نابسامانيهاى گسترده اجتماعى را بر مردم تحميل مى‏كند؛ چه خرافه با ساده‏انگارى و جبرگرايى و نگاه به گذشته همراه است. اين تفكر در حوزه عمل، ابتكار و پويايى را از مردم مى‏گيرد.   
 و در افق وسيع‏تر، جهان آفرينش بر بنيان سنتهاى تغييرناپذير استوار است. اراده و ابتكار انسان در سلسله اين سنتها قرار دارد. جامعه موفق و پويا با شناخت قوانين و سنن خدا در جامعه و تاريخ و با اميد به امداد او برنامه مى‏ريزد و پيش مى‏رود. ولى افراد و جامعه خرافه‏گرا به جاى كشف سنن الهى، در جست‏وجوى رموز ناشناخته بخت و اقبال خويش‏اند، اين كسان، به هستى رويكردى جبرگرايانه دارند و نقش انسان را در اين گردونه، ناچيز مى‏انگارند. در نتيجه در رويارويى حوادث به چاره‏جويى برنخاسته و مغلوب آن مى‏شوند. نگاهى به تاريخ اسلام نشان مى‏دهد، رمز بسيارى از ناكاميها و شكستهاى مسلمانان در نگاه خرافه‏گرا و غلط به جهان هستى نهفته است. در صدر اسلام، كه مسلمانان بينش درست و واقع‏بينانه‏اى به مسأله قضا و قدر داشتند، با توكل بر خداوند و تكيه به نيروى خود، با شمار اندك، بخش گسترده‏اى از جهان را فتح كردند و دامنه اسلام از كوه‏هاى پيرنى تا ديوار چين، گسترش يافت و بينى مستكبران به خاك ماليده شد. به گفته سيدجمال‏الدين اسدآبادى:   
 »... به وسيله همين اعتقاد به قضا و قدر بود كه شمشيرهاى مسلمانان در سرزمين شرق مى‏درخشيد و در هنگام جنگ، برق آن شمشيرها چشمان مردم مغرب را خيره مى‏كرد. همين اعتقاد به قضا و قدر بود كه آنها را بدون كوچك‏ترين ترديد و تأمل وادار به بذل مالى و جان در راه بلند آوازه شدن نام اسلام مى‏كرد. آنان از فقر و فاقه نمى‏ترسيدند. باز همين اعتقاد بود كه مسلمين را وادار مى‏نمود هنگام رزم به هرجا كه مى‏رفتند، زنان و فرزندان خود را حتى به دورترين نقطه از جهان با خود همراه مى‏بردند، مثل اين‏كه آنها را به گردش در باغ و بوستانها مى‏برند.   
 مسلمين، با توكلِ به خداى يگانه، خود را از هر حادثه و پيش‏آمد سوء در امان مى‏ديدند و از اعتقاد به خداوند حصار محكمى به دور خود مى‏كشيدند... اعتقاد به قضا و قدر بود كه مسلمانان را به درجه‏اى رساند كه بردن نام آنها دلهاى ستمكاران و مستكبران را در مى‏آورد و جگر آنها را پاره مى‏كرد. به طورى كه در اغلب نبردها به وسيله انداختن ترس به دل دشمنان بر آنها پيروز مى‏شدند. «   
 62ولى از آن روز كه خرافه و نگاه غلط به قضا و قدر در ذهن مسلمانان جا باز كرد و مسؤوليت‏گريزى جاى مسؤوليت‏پذيرى پويايى و مقاومت را گرفت، تلاش و اقدام و فعاليتهاى اجتماعى، دنياگرايى خوانده شد، مردم تشويق شدند به جاى مسجد و محراب و مبارزه با فساد و الحاد، انزوا برگزينند و به چله‏نشينى پناه ببرند. دنياى بزرگ اسلام با آن همه نيروى كارآمد، بدون مقاومت در برابر مغولان به زانو درآمد و شهرهاى بزرگ، تاراج تاتار شدند و جز مقاومتهاى پراكنده شمارى اندك، بسيارى چشم به آسمان دوختند تا فريادرسى برسد. و شمارى اين رويداد را بلاى آسمانى پنداشتند و اين، مردم را از مقاومت در برابر مهاجمان باز مى‏داشت.   
 63نقش خرافه‏گرايى در سقوط صفويه: دولت صفوى در حدود 230 سال در ايران بر سر پا بود. بنيان‏گذاران آن كه در آغاز به مثابه جنبشى آزادى بخش عمل مى‏كردند، توانستند دولت مستقل شيعى به وجود آورند و دست متجاوزان عثمانى و اُزبك و تركمن را از ايران زمين كوتاه سازند. علماى شيعه با استفاده از اين فرصت تاريخى و وجود امنيت مذهبى، به ميدان آمدند و توانستند باورها و ارزشهاى مكتب اهل بيت را به مردم ايران بشناسانند. تا وقتى دانشمندان برجسته‏اى چون شيخ بهايى، ميرداماد، مجلسى‏ها، خوانساريها و... زنده بودند، جامعه از امنيت و اقتدار و نشاط نسبى برخوردار و علما در حد توان بر تندروى‏هاى حاكمان راه مى‏گرفتند.   
 64با رخت بستن عالمان فرزانه، نسل جانشين نتوانست از ميراث نياكان پاسدارى كند و امنيت و اقتدار و عزت كانون تشيع را حفظ كند و دولت صفوى به سال 1163، در هجوم افاغنه برچيده شد. افزون بر تجمل‏گرايى و عافيت‏طلبى شاه سلطان حسين و كارگزاران، خرافه‏گرايى دولتمردان از عوامل مهم سقوط صفويه بود. و اينها، به همراه زمينه‏هاى ديگر، روحيه دورانديشى، اقدام و شجاعت را از دولتمردان و مردم از ميان برد و اصفهان بى‏دفاع باقى ماند.   
 قزلباشهاى نخستين، كه بار امنيت و پاسدارى نظام مذهبى صفويان را بر دوش داشتند، و آن همه مجاهدت در كارنامه آنان ثبت شده بود، در برابر هجوم غازيان قندهارى تاب نياوردند و ايران توسط محمود و اشرف افغان و هم پيمانان هم‏كيش آنان محاصره شد و هزاران نفر از گرسنگى و بى‏برگى تلف شدند. مدارس تاراج شد و علما و طلاب يا كشته شدند و يا ايران را ترك گفتند و كتابخانه‏هاى بزرگ از ميان رفت و محمود افغان و ملا زعفران به مدت هفت سال بر ايران چيره شدند.   
 65مؤلف رستم التواريخ در تحليل و شكست دولتمردان صفوى، به نقش خرافه در اين شكست تاريخى اشاره مى‏كند و مى‏نويسد:   
 آيه » وجاهدوا باموالكم وانفسكم فى سبيل اللّه« را فراموش كردند و از براى سلطان جمشيد (شاه سلطان حسين) آيات را نمى‏خواندند. افسانه‏هاى نامعقول بر زبان مى‏راندند.   
 كارگزاران شاه به جاى تدبير و برنامه‏ريزى و پيش‏گيرى از فروپاشى نظام، كه نشانه‏هاى آن از پيش نمودار بود، به دامان منجمان و رمالان آويختند و پرچم پيروزى را در كهكشانها مى‏جستند:   
 »منجمان مى‏آمدند و عرض مى‏نمودند كه: ستاره اصفهان مشترى است. احتراق يافته و در بال افتاده و از بال بيرون خواهد آمد و مقارنه نحسين شده بود، بعد مقارنه سعدين مى‏شود و ناگاه دشمنان‏ات مانند بنات النعش، متفرق و پراكنده مى‏شوند. صاحب تسخيرها مى‏آمدند و به خدمت آن افتخار ملوك عرض مى‏كردند: ما متعهد مى‏شويم كه هفت چله پى در پى، در مندل، در خلوتى عبدالرحمن پادشاه جن را با پنج هزار بر دشمن تو غالب و مسلط كنيم كه در يك شب احدى از دشمن تو را زنده نگذارد.   
 درويشان مى‏آمدند كه... به همت مولاى درويشان به فيض نفس بدخواهان تو را نيست و نابود خواهيم كرد و به جهت اين خدمات نيرنگ‏انگيز اخراجات مى‏گرفتند و مى‏رفتند كه قواعد چله‏نشينى و خدمات ديگر را به جاى آورند. «   
 66اين گزارشها، نشان از فضاى خرافه‏آلود در دستگاه صفوى دارد. دلبستگى شاه سلطان حسين و كارگزاران وى به امور موهوم، كه به جاى بررسى زمينه‏هاى شكست و مبارزه با عافيت‏طلبى و تن پرورى و فساد و همراهى توده‏ها با حكومت و آماده كردن سپاه و ارتش به فالگيرى و پيش‏گوئى روى آوردند و در نتيجه، نكبت به آنان روى آورد و طومار زندگى‏شان توسط سربازان كارآزموده و جنگاور افغان، درهم پيچيده شد.   
 ستم‏پذيرى: از راه كارهاى ستمكاران براى سلطه بر مردم، سست كردن فرهنگِ خردورزى و مبارزه با نقد و انتقاد در موضوعات اجتماعى و مربوط به سرنوشت آنان است. راه را بر هرگونه خردورزى مى‏بندند و مردم را به خرافه‏ها و افسانه‏ها سرگرم مى‏سازند، تا بتوانند از اين عادتهاى نابخردانه بهره بگيرند. فرعون، راه را بر هرگونه خردورزى، خودباورى بر بنى‏اسرائيل بست و جسمهاى بى‏مغز آنان را به زيرپا افكند و خوار كرد. آنان را از منزلت والا و كرامتى كه در پرتو نگرشهاى توحيدى داشتند، فرود آورد و به فرمانبردارى از خود واداشت: »فاستخف قومه فاطاعوه. «   
 67مهم‏ترين كار موسى در مبارزه با فرعون، بالا بردن بينش دينى و شكستن اسطوره شكست‏ناپذيرى فراعنه بود.   
 پادشاهان و فرمانروايان مستبد دنياى اسلام نيز، از ابزار خرافه و تزوير براى رام كردنِ مردم استفاده مى‏كرده و مى‏كنند. مذهب‏سازى و خرافه پراكنى از كارهاى آنان براى خراب كردن مذهب اصيل و نابودىِ فرهنگِ ستم‏ستيزى و مبارزه با منكر بوده است. اين گروه با استفاده از ساده‏انديشى مردم، خود را بر آنان تحميل مى‏كردند. استفاده نابجا از آيه كريمه: »اطيعوا اللّه واطيعوا الرسول واولى الامر منكم. «   
 68به حاكمان جور و زور و چيره‏شدگان بر مردم، ميدان مى‏داد، قدرت خود را مشروع جلوه بدهند. چه شمارى از راويان و وعاظ السلاطين دايره اولى الامر را بر همه حاكمان، از عادل و فاسق، گسترش دادند و شمارى از آنان، مانند عكرمه، با استشهاد به آيه شريفه ياد شده، براى حاكمان حق تشريع در دين و قانونگذارى نيز قائل بودند.   
 69حاكمان ستم‏پيشه و بهره‏كش، مردم خود را كوتاه فكر بار مى‏آوردند كه مردم گوسفندوار از آنان فرمان برند و هيچ انذار، هشدار و امر و نهى بيرون از دايره‏اى كه آنان ترسيم كرده‏اند، نپذيرند.   
 كسان و دستانى كه حكومت رضاخان را پى ريختند، اين روش را به رضاخان آموختند و اين سبك را به وى ديكته كردند. رژيم رضاخان از يك سو به نام تمدن و روشنفكرى، به نابودى نُمادها و شعائر دينى كمر بست و در اين راستا عزادارى امام حسين و حجاب بانوان ممنوع شد. از زنان برهنه و عفت‏گريز به عنوان روشنفكر و سنت‏شكن تجليل به عمل آمد؛ و از سوى ديگر، براى دور كردن مردم از آموزه‏هاى دقيق، راهگشا و شهادت آفرينِ وَحيانى، به خرافه‏گسترى پرداختند. اساطير باستانى را رواج دادند، به افسانه‏سازى پرداختند، قهرمانهاى دروغين ساختند و... در حكومت رضاخان در همان حالى كه زبانهاى عدالت‏خواهان بريده مى‏شد، درها براى روشنفكران ضددينى چون كسروى باز بود.   
 رحيم‏زاده صفوى از همراهان مدرس در گزارشى به عنوان: پيش‏بينى مدرس به وقوع مى‏پيوندد، آينده ايران رضاخانى را از زبان مدرس چنين به تصوير مى‏كشد:   
 »... گذشته از نكات سياسى، به عقيده آقاى مدرس، در رژيم نو كه نقشه آن را براى ايران بينوا طرح كرده‏اند، نوعى از تجدد به ما داده مى‏شود كه تمدن غربى را با رسواترين قيافه تقديم نسلهاى آينده خواهد نمود. آقاى مدرس مى‏گويند: قريباً چوپانهاى قريه‏هاى قراعينى و كناگاور با فكل سفيد و كراوات خودنمايى مى‏كنند. اما در زيباترين شهرهاى ايران، هرگز آب لوله و آب تميز براى نوشيدن مردم پيدا نخواهد شد. ممكن است شماره كارخانه‏هاى نوشابه‏سازى روزافزون گردد؛ اما كوره آهن‏گدازى و كارخانه كاغذسازى برپا نخواهد شد. درهاى مساجد و تكايا به عنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد؛ اما سيلها از رمانها و افسانه‏هاى خارجى كه در واقع جز حسين كرد فرنگى و رموز حمزه فرهنگى چيزى نيستند، به وسيله مطبوعات و پرده‏هاى سينما به اين كشور جارى خواهد شد. به طورى كه پايه افكار و عقايد و انديشه‏هاى نسل جوان ما، از دختر و پسر، تدريجاً بر بنياد همان افسانه‏هاى پوچ قرار خواهد گرفت و مدنيت مغرب و معيشت ملل مترقى را در رقص و آواز و دزديهاى عجيب ارسن لوپن و بى‏عفتى‏ها و مفاسد اخلاقى ديگر خواهند شناخت. مثل آن كه آن چيزها لازمه متجدد بودن است. «   
 70بهره‏بردارى استعمار از خرافه: استعمارگران، براى سيطره بر سرزمينها و ملتهاى جهان از خرافه استفاده‏ها برده‏اند. آنان با رواج خرافه و يا پشتيبانى از فرقه‏هاى خرافى موجود در جهان و در نهايت متهم كردن رقباى خود به خرافه‏گرايى از حربه خرافه براى نفوذ و سيطره بر فرهنگها و مردم بهره گرفته‏اند.   
 در مَثَل استعمار غرب براى دلير كردن سربازان خود در نبرد با شرقيان، غربيان را نسل برتر و شايسته قيادت و شرقى‏ها را نسل فروتر و فرمانبر معرفى مى‏كردند و با تكرار اين سخن خرافه منسوب به ارسطو، باور به برترى نژاد باختر را در ذهن ملتهاى غربى نهادينه ساختند كه:   
 »... يونانيان از اقوام ديگر اشرف‏اند و اگر ديگران را به بندگى گيرند رواست، كه آزادگان بايد به فراغت به وظايف انسانيت و كسب معرفت و تفكر بپردازد و كارهاى بدنى را به بندگان واگذارند كه در حكم بهائم و به منزله آلات و ادواتند. «   
 71نشر تعاليم خرافى تورات و انجيل تحريف شده، توسط كشيشان در امريكاى لاتين و افريقا و... زمينه تسليم و سازش مردمان آن سرزمينها را، در برابر استعمارگران فراهم مى‏آورند. روشنفكران آمريكاى لاتين، با اسناد و مدارك معتبر ثابت كرده‏اند مسيونرهاى مذهبى، در پروسه چيرگى بر سرخپوستان، نقش ويران‏گرى داشته‏اند. آنان تصريح كرده‏اند: كليسا در جنگ فقر و غنا و استعمار در كنار غارت‏گران بوده است.   
 72غربيان براى نفوذ در دنياى اسلام نيز، از مذهبهاى ساختگى سود برده و يا توسط مزدوران خود تلاش كرده‏اند آن دسته از پيامهاى بلند اسلام را كه مسلمانان را عليه سلطه كفار و بيگانگان مى‏شوراند، تحريف كنند.   
 در روزگار اشغال شبه قاره هند توسط بريتانيا، مجاهدان دين‏باورى چون تيپو سلطان و سيداحمد عرفان، عليه اشغالگران اعلان جهاد كردند و در پى آن جنبشهاى ضداستعمارى گوناگون در گوشه و كنار هند روييد. انگليسيها از يك‏سو با حمايت از فرقه‏هايى چون قاديانيه (احمديه) و دامن زدن به اختلافهاى دينى و قومى سعى كردند در صفوف مسلمانان تفرقه ايجاد كنند و از سوى ديگر، درصدد برآمدند فكر جهاد را از سر مسلمانان بيرون آوردند و آن را عملى بيهوده و احياناً زيان‏مند جلوه دهند. انگليسيها از علماى ساده‏لوح و دست‏نشانده فتوا گرفتند، جهاد با اشغالگران بيهوده است و با همه وجود به نشر گفته‏هاى مولوى احمد قاديانى پرداختند:   
 »ميرزا غلام احمد قاديانى ادعاى نبوت مى‏كرد و مى‏گفت: به من وحى رسيده است كه بايد انديشه جهاد را از سر بيرون كنيم و نسبت به حكومت انگليسيها با نهايت اخلاص و صميميت رفتار نماييم و اين موضوع را يكى از فرائض مذهب ساختگى خود به شمار مى‏آورد. «   
 73مسلك خودساخته و خرافى باب و بهاء نيز هماره از حمايت انگليسها برخوردار بوده و اين كشور، هماره در نشر و رواج پيامهاى رهبران اين فرقه و حمايت از آنان كوشيده است. بهاييان افزون بر ايجاد تفرقه در صفوف مسلمانان و همكارى تنگاتنگ با صهيونيزم جهانى74 پيروان خود را از مداخله در مبارزات ضداستبدادى و ضداستعمارى منع مى‏كند.75   
 استعمارگران امروز نيز با شعار روشنفكرى در كار زنده كردن نُمادهاى موهوم نژادى و قومى‏اند، تا مسلمانان از انسجام اسلامى بازداشته و آنان را در قالب مليت ترك، عرب و فارس و... رودررو قرار دهند. تلاش در تحريف شعائر شيعى، مهدويت و عاشورا از سوى استعمارگران در همين جهت است؛ چه عاشورا و انتظار پيام‏آور عزت و كرامت و آزادى ملتهاست و مهدويت عامل تحرك و بيدارى مردمان و مشعل اميد به پيروزى مستضعفان و ايجاد حكومت جهانى واحد را افروخته نگه مى‏دارد. اين تفكر زنده براى مستكبران كه با پرچم دموكراسى و دهكده جهانى به صيد مغزها مشغول‏اند، خطرساز است. از اين رو، صهيونيزم جهانى از سه دهه پيش براى شناخت و مقابله با انديشه‏هاى شيعى نشستهايى برگزار كرده و راه‏حلهايى ارائه كرده است. 76 اسرائيل از سردمداران جريان مبارزه با عاشورا و مهدويت است.   
 از گفته‏ها و رفتار غربيان برمى آيد، راه كارِ اصلى آنان براى مبارزه با تفكر انقلابى عاشورا و انتظار، تشويق مردم به افزودن خرافه‏ها و پيرايه‏ها به آموزه‏ها به نمادهاى عاشورا و مهدويت است. در گزارش دكتر مايكل برانت، از گزارش‏گران نظريه‏پرداز آمريكايى، در اين باره تصريح شده كه وقوع انقلاب اسلامى ايران با تكيه بر شعائر دينى، امريكا و حاميان او را واداشت پيرامون آن مطالعه كنند و براى مقابله با آن، در جهت وارونه جلوه دادن و بازداشتن افراد از گرايش به تشيع بكوشند. از جمله راه كارها:   
 1. به ميدان آوردن مداحان بى‏سواد و ناآگاه.   
 2. افزودنِ سنتها و رسوم نادرست و بدعت‏آميز در عزاداريها. تا شيعه گروهى جاهل و خرافى معرفى شود.   
 3. كمك مالى به كسانى كه بتوانند با نوشته‏ها، آثار شيعه را تخريب كنند، تا شيعه كه داراى منطق قوى و استوار است، به مذهبى درويشى محض بدل گشته و از درون بپاشد. 77   
 جانبدارى بى‏دريغ غربيها از جريانهاى دروغين مدعى ارتباط با امام زمان در همين راستاست. بروجردى كه با ادعاى كشف و شهود و ارتباط با امام زمان، جمع بسيارى را فريب داده بود، تا آستانه رويارويى با نظام اسلامى پيش آمد، در نهايت روشن شد. سلطنت‏طلبان در پشت ماجرا بوده‏اند. وى در اعترافات خود مى‏گويد:   
 »نورى‏زاد از فراريان خارج از كشور، بارها با من تماس گرفت و مرا تحريك به استقامت مى‏كرد و مى‏گفت: اگر مدت كمى مقاومت كنى، ناتو به ايران حمله مى‏كند و كار آنها (پيروان امام خمينى) تمام مى‏شود و تو مى‏شوى رهبر دينى. حتى خانمى از راديو سوئد زنگ زد و ضمن تبريك گفت: هيچ روحانى به اندازه تو روى كره زمين معروف نشده است. «   
 78خرده‏گيرى بر اسلام و تشيع: تاروپود اسلام و تشيع با عقلانيت تنيده شده است و خردورزى و شفافيت از زمينه‏هاى مهم گرايش مردم به آن دو بوده است. پيامهاى دين اگر بدون پيرايه عرضه گردند، راهگشا بوده و روزنه‏اى براى خرده‏گيرى بر اسلام و مكتب اهل‏بيت بر جاى نمى‏ماند.   
 بد نماياندن اسلام از سوى افراد نادان يا غرض‏ورز، سبب شده چهره واقعى دين پنهان بماند و بدخواهان آن را دستاويز مبارزه با قرآن و يا تشيع قرار دهند.   
 پيامبر(ص) و ائمه(ع) به تلاشهاى ويران‏گرانه اينان، توجه ويژه داشته و بهنگام راه را بر نفوذ دشمن بسته‏اند. و به پيروان آگاه و بابصيرت خود سفارش كرده‏اند از حربه‏هاى تكفير نابخردان غافل نباشند و با تبيين درست مكتب و رفتار عقلانى، از رخنه دشمنان به باور و ايمان مردم جلوگيرى كنند.   
 مشركان قريش، براى بازداشتن جوانان از گرايش به پيامبر درصدد برآمدند چهره‏اى غيرمنطقى از قرآن بنمايانند. آنان گفتند: آيه‏هاى قرآن درآميخته با خرافه‏ها و حكايتها و بافته‏هاى موهوم پيشينيان است: »ان هذا الا اساطير الاولين. «   
 79اسطوره، به سخنان پريشان و بيهوده و افسانه معناى شده است. به تعبير مولوى:   
 كه اساطير است و افسانه شدند   
 نيست تعميقى و تحقيقى بلند   
 كافران به پيامبر مى‏گفتند:   
 »اين اكذوبه‏ها و خرافه‏ها، مانند وعده رستاخيز در قيامت كه پيامبر ما را بدان خبر مى‏دهد، سخنى تازه نيست و چنين وعده‏اى به پدران ما نيز داده شده و سالها از اين وعده خرافى مى‏گذرد و قيامتى واقع نشده است. «   
 80و مى‏گفتند محمد آن را از ديگران ياد گرفته است.   
 قرآن، به تك تك اين سخنان نابخردانه و نارواى مشركان، پاسخ گفته است و تأكيد مى‏كند:   
 »آيات قرآن سراسر وحى است و حكمت و نور و همراه با عقلانيت و حقيقت و در سايه تدبر و تعقل و به كار انداختن عقل سليم، به حقانيت آن پى خواهيد برد. و پيامبر نيز از كودكى در ميان شما رشد و نمو كرده و در اين سالهاى دراز، از اين قرآنى كه بر او نازل گردد بى خبر بود و اگر عقل و خرد خود را به كار اندازيد به روشنى خواهيد فهميد كه امر قرآن فقط و فقط به دست خداى تعالى و قدرت و مشيت اوست. «   
 81و يا مسلمانان از پيامبر مى‏خواستند، با تأنى سخن بگويد، تا آنان بتوانند پرسشهاى خود را بپرسند. براى اين خواسته از واژه »راعنا« استفاده مى‏كردند يعنى مراعات‏مان كن و به ما مهلت بده. در ادبيات يهوديان »راعنا« به مفهوم كودنى و حماقت به كار مى‏رفت: يعنى ما را احمق كن. اين كلمه دستاويز يهوديان، براى مسخره كردن مسلمانان قرار گرفت. قرآن به مسلمانان سفارش كرد، به جاى واژه »راعنا« از كلمه »انظرنا« استفاده كنند و راه را بر خرده‏گيرى يهوديان ببندند:   
 »يا ايهاالذين آمنوا لاتقولوا راعنا وقولوا انظرنا. «   
 82آيه بر اين دلالت دارد كه مسلمانان بايد مواظب رفتار و گفتار خود باشند، تا مبادا كارهاى مبهم و غيرعقلانى آنان، دستاويز دشمنان براى عيب‏جويى قراربگيرد.   
 يا معاوية بن وهب، به امام صادق(ع) مى‏گويد:   
 »يا ابن رسول اللّه ما تقول فى الخبر الذى روى أن رسول اللّه رأى ربّه. على اى صورة رآه؟   
 و عن الحديث الذى رووه ان المؤمنين يرون ربهم فى الجنة؟   
 على أى صورة يرونه؟   
 ...   
 قال: يا معاوية إنّ محمداً(ص) لم ير الرب تبارك وتعالى بمشاهدة العيان. وان الرؤية على وجهين: رؤية القلب ورؤية البصر.   
 فمن عنى برؤية القب فهو مصيب ومن عنى برؤية البصر، فقد كفر باللّه وب‏آياته... .   
 فلا يقرنك قول من زعم ان اللّه تعالى يرى بالبصر... .   
 انهم ارادو بذلك توبيخ الاسلام ليرجعوا على اعقابهم... . «   
 83اى فرزند رسول خدا، چه مى‏گويى درباره خبرى كه بيان‏گر اين است كه رسول خدا، پروردگار خويش را ديده است؟   
 اين ديدن به چه صورت است؟   
 يا چه مى‏گويى درباره خبرى كه از آن گرامى روايت شده است كه فرمود:   
 مؤمنان، خداوند خويش را در بهشت مى‏بينند؟   
 اين ديدن به چه صورت است؟   
 ...   
 امام صادق(ع) گفت: اى معاويه! رسول خدا(ص) پروردگار تبارك و تعالى را به گونه آشكار و با چشم سر نديد. و ديدن به دو گونه است: ديدن قلب و ديدن چشم.   
 پس هركس ديدن با چشم دل را اراده كند، به حق رسيده است و هركس ديدن با چشم دل را اراده كند، به خدا و آيات او، كفر ورزيده است... .   
 گفته كسانى كه مى‏پندارند: خدا با چشم سر ديده مى‏شود، تو را فريب ندهد... .   
 اينان با اين سخن‏شان، بر آن‏اند كه اسلام را بد جلوه دهند، تا مردم به جاهليت برگردند   
 از گرفتاريهاى ائمه اطهار(ع)، پاسخ‏گويى به مخافلان كينه‏جو و لجوج از يك سو؛ و كژانديشان خرافه‏گرا و خرافه‏پرداز، درون مذهبى از ديگر سو بود. مخالفان براى از ميدان به در كردنِ ائمه(ع) از صحنه فرهنگ و سياست، به مكتب اهل‏بيت، نسبتهاى خرافى و غيرعقلانى مى‏دادند، تا افزون بر ايجاد دودستگى در اردوگاهِ ياران و دوستداران مكتب اهل‏بيت، ديگر مسلمانان را به آنان بدبين سازند و علاقه‏مندان را از پيروى راه ائمه(ع) بازدارند. بيش‏تر اين خرافه‏ها و نسبتهاى ناروا، توسط حاكمان جائر اموى، مروانى و عباسى ساخته و پرداخته مى‏شد و سپس، توسط افراد ساده‏لوح در ميان جامعه پخش مى‏گرديد. فشارهاى سياسى و گستردگى سرزمينهاى اسلامى، امكان پاسخ‏گويى به همه آن تهمتها را براى ائمه دشوار مى‏ساخت.   
 به چند نمونه در اين باره از امام محمد باقر، امام صادق، امام موسى كاظم و امام رضا(ع) اشاره مى‏كنيم، تا شمه‏اى از مظلوميت ائمه(ع) و جفاپيشگى و خبث طينت دشمنان اهل‏بيت، بازگفته شود:   
 شكوائيه امام باقر(ع) عليه دروغپردازان:   
 امام باقر(ع) در شكواييه‏اى بلند، پس از برشمردن ستمهاى امويان و بنى‏مروان بر اهل بيت و شيعيان آنان، يكى از برنامه‏هاى آنان را دروغ‏پردازى، نشر خرافه و سخنان پوچ به نام ائمه(ع) در جامعه شمرده است:   
 »ووجد الكاذبون الجاهدون لكذبهم وحجودهم موضعا يتقربون به الى اوليائهم وقضاة السوء وعمال السوء فى كل بلده فحدثوهم بالاحاديث الموضوعه المكذوبه ورووا عنا مالم نقله ومالم نفعله ليغضونا الى الناس وكان عظم ذلك وكبره فى زمان معاويه بعد موت حسن بن على(ع). «   
 84دروغگويان و منكران حقيقت، زمينه را [براى مبارزه با ما] آماده يافتند و با دروغ و حق‏پوشى نسبت به ما، خود را به سردمداران ستم و قضات و كارگزاران بد كار، در شهرى نزديك ساختند. احاديث دروغ در ميان مردم پخش كردند و از زبان ما چيزهايى روايت كردند كه نه ما آنها را گفته‏ايم و نه انجام داده‏ايم. تا از اين راه ما را در ميان مردم منفور سازند و دشمنى آنان را عليه ما برانگيزانند. اين روش، پس از درگذشت امام حسن(ع) در دوره معاويه با همه وجود دنبال شد.   
 پخش خرافه‏ها و نسبت دادن آنها به ائمه اهل بيت، بستر را براى كم شدن، پراكندگى و نابودى پيروان آنان آماده مى‏ساخت. خرافه‏پردازان به امام نسبت مى‏دادند: آنان خداى مردم و روزى‏رسان خلق‏اند و يا در ميان مردم پخش مى‏كردند: امامان گفته‏اند: ما اربابان مردم و همگان بندگان ما هستند.   
 روشن است كه اين سخنان خرافى و به دور از واقعيت و ناسازگار با توحيد و اصول بنيادين اسلام، چه قدر در دور كردن مردم از راه امامان، اثرگذار است.   
 »... عن سدير قال: قلت: لأبى عبداللّه(ع) انّ قوماًيزعمون أنكم آلهة يتلون بذلك علينا قرآناً: وهو الذى فى السماء اله وفى الارض اله«   
 85فقال يا سدير سمعى و بصرى و بشرى و لحمى و دمى و شعرى من هؤلاء براء و برى‏ء اللّه منهم. ما هولاء على دينى و لاعلى دين آبائى. واللّه لايجمعنى اللّه واياهم يوم القيامة الا وهو ساخط عليهم.   
 قال: قلت: وعندنا قوم يزعمون أنكم رسل. يقرؤون بذلك قرآنا: »يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً انى بما تعملون عليم. «   
 86فقال يا سدير سمعى و بصرى و شعرى و بشرى و لحمى و دمى من هؤلاء براء و برى اللّه منهم ورسوله بما هؤلاء على دينى و لا على دين آبائى واللّه لايجمعنى اللّه واياهم يوم القيامة الا وهو ساخط عليهم.   
 قال: قلت: فما انتم؟   
 قال: نحن خزّ ان علم اللّه. نحن تراجمة امر اللّه. نحن قوم معصومين، امراللّه تبارك وتعالى بطاعتنا ونهى عن معصيتنا. نحن احجة البالعة على من دون السماء وفوق الارض. «   
 87سدير به امام صادق(ع) گفت: گروهى گمان مى‏كنند شما خدايانيد و آيه »وهو الذى فى السماء وفى الارض اللّه« را بر شما تأويل مى‏كنند.   
 امام فرمود: اى سدير! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و مويم از گويندگان اين سخن بى‏زاز است. خداوند نيز از آنان بيزار است. اينان بر مذهب من و پدرانم نيستند و خداوند ميان ما و آنان در قيامت گرد نخواهد آورد؛ جز اين‏كه خداوند بر آنان خشمگين است.   
 گفتم: گروهى از مردم بر آنند. شما پيامبريد و آيه »يا ايها الرسول كلوا من الطيبات واعملوا صالحا انى بما تعملون عليم. « را به شما تأويل مى‏كنند.   
 امام صادق فرمود: اى سدير! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خونم از گويندگان اين گفته بى‏زارند و خداوند و پيامبرش نيز از آنان بيزار است. آنان بر دين من و پدرانم نيستند و خداوند جز در حال خشم ميان ما و آنان در قيامت گرد نخواهد آورد.   
 سدير پرسيد: پس شما چه كاره‏ايد؟   
 امام پاسخ داد: ما خزينه‏داران دانش خداييم. ما گروهى معصوميم. خداوند به مردم سفارش كرده از ما پيروى كنند و مردم را از نافرمانى ما بازداشته است ما حجت رساى خداوند بر اهل آسمان و زمين هستيم.   
 پس از آن نيز، بويژه در دوره هارون الرشيد، دامنه خرافه‏پراكنيها عليه امامان و اهل‏بيت بيش‏تر شد، مبارزات گسترده علويان عليه حاكميت استبدادى عباسيان، حاكمان جائر بنى عباس را واداشت تا از راه خرافه‏سازى و نسبت آن به اهل‏بيت، چهره پاك آنان را در ميان مردم خراب كنند.   
 از باب نمونه، در زمان هارون به امام كاظم(ع) بسته بودند كه وى مردم را بندگان زرخريد خود مى‏شمرد.   
 امام هفتم در پاسخ اين سخن ياوه كه در سطح گسترده‏اى از حجاز و عراق پخش شده بود، فرمود:   
 »كسانى كه گمان مى‏برند ما چنين مى‏گوييم [مردم را برده خود مى‏شماريم] دروغ مى‏گويند ما غلامان و كنيزان را خريده و آزاد مى‏كنيم. با آنان مى‏نشينيم، با آنان هم غذا مى‏شويم، غلام خريده و به او پسرم خطاب مى‏كنيم و جاريه را دخترم مى‏خوانيم. بردگان را بر سر سفره خود مى‏نشانيم. همه اين كارها براى رضاى خداست. اگر مردم بندگان ما باشند، خريد و فروش‏شان مفهومى ندارد. پيامبر(ص) در وقت وفات فرمود: خدا را خدا را درباره نماز و مملوك. يعنى نماز به جا آوريد و بندگان خود را تكريم و احترام كنيد و ما آنان را آزاد مى‏كنيم. و چيزى را كه شنيده‏اى گوينده آن اشتباه كرده و ادعايى است پوچ. ما مى‏گوييم: ولاء و پيوند دينى مردم براى ماست؛ ولى اين نادانان گمان كرده‏اند: مراد ولاء سلطنت است و ما مالك مردم هستيم. آنان ادعاى باطل خود را بر اين گفته ما تطبيق كرده و از آن باطلى را نتيجه‏گيرى مى‏كنند. ريشه اين ادعاى ما در پيوند ولائى مردم با ما سخن پيامبر در روز غدير خم است: هركس من ولى اويم [پس از من] على ولى اوست. مراد پيامبر [از اين سخن نه رابطه مالك و مملوك] ولايت دينى است. «   
 88امام رضا(ع) بارها در حجاز و خراسان از وجود جريان‏هاى مرموزى كه با پخش خرافه و شايعه‏هاى ناروا درباره على(ع) و اهل‏بيت(ع) در تخريب چهره آنان مى‏كوشيدند پرده برداشته است:   
 »قال ابراهيم بن ابى محمود فقلت للرضا: يابن رسول اللّه(ص) ان عندنا اخباراً فى فضائل اميرالمؤمنين(ع) وفضلكم اهل البيت وهى من رواية مخالفيكم ولانعرف مثلها عندكم، أفندين بها؟   
 فقال: يا بن ابى محمود لقد أجزنى أبى، عن ابيه، عن جده(ع) ان رسول اللّه قال: من أصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن اللّه عزوجل فقد عبداللّه وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس.   
 ثم قال الرضا: يابن ابى محمود! ان مخالفينا وضعوا أخباراً فى فضائلنا وجعلوها على ثلاثة اقسام: أحدها الغلو ثانيها التقصير فى امرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا و فاذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم الى القول بربوبيتنا واذا سمعوا التقصير اعتقدو فينا واذا سمعوا مثالب أعداءنا باسمائهم، ثلبونا باسماءنا... «   
 89»ابراهيم بن ابى محمود روايت كرده: به امام رضا(ع« گفتم: فرزند پيامبر! همانا نزد ما اخبارى درباره فضائل اميرمؤمنان و اهل‏بيت وجود دارد كه مخالفان آن را نقل كرده‏اند، ولى نمونه آن را در روايتهاى شما نمى‏بينيم آيا مى‏توانيم به اين گفته‏ها اعتماد كنيم؟   
 امام فرمود: پسر ابى محمود، پدرم به من خبر داد و او از پدرش و او از جدش از پيامبر فرمود: هركس به سخن سخنگويى گوش سپارد او را پرستيده است. اگر ناطق از سوى خدا باشد [از خدا سخن بگويد] خدا را پرستيده است و اگر سفير ابليس باشد، شيطان را عبادت كرده است.   
 سپس امام رضا(ع) افزود: پسر ابى محمود، همانا دشمنان ما رواياتى درباره فضائل ما از خود ساخته‏اند و آنها را به ما نسبت مى‏دهند. پاره‏اى از اين روايات، غلوآميزند و ما را در جايگاهى برتر [ربوبى] قرار مى‏دهند و پاره‏اى از اين روايات ما را از جايگاه واقعى‏مان فرود مى‏آورند و پاره‏اى از اين روايات، از زبان ما، عيوب دشمنان و مخالفان ما را بيان مى‏كنند.   
 وقتى مردم آن سخنان غلوآميز را درباره ما مى‏شنوند، پيروان ما را تكفير مى‏كنند و در حق آنان مى‏گويند: شيعيان امامان خود را »رب« مى‏انگارند وقتى مردم رواياتى را مى‏شنوند كه ما را از جايگاهى كه داريم پايين‏تر آورده‏اند، آن‏چنان عقيده‏اى درباره ما پيدا مى‏كنند.   
 وقتى مردم رواياتى را مى‏شوند كه در آنها عيب‏گيرى از دشمنان ما بازتاب يافته است، آن هم با نام بردن از آنان، آنان هم با نام بردن از ما، به ما بد مى‏گويند و براى ما عيب مى‏تراشند.   
   
**رسالت علماى دين** عالمان دين در برابر خرافه‏ها، بويژه خرافه‏هايى كه سبب روى‏گردانى مردم از دين مى‏شوند، مسؤوليت دارند و رسالت آنان ايجاب مى‏كند كه راه را بر سرازير شدن خرافه‏ها ببندند. نه خود برداشتهاى سست و بى‏مبنى را به نام دين بازگويند و نه بگذارند ديگران با برداشتهاى خرافى از دين، به دين‏گريزى دامن بزنند. اين رسالت بزرگ، با نصيحت، اندرز و سخنانى غيرشفاف و كم‏رنگ، به سرانجام نمى‏رسد. بايستى با الگوگيرى از سيره رسول خدا(ص) و ائمه اطهار و علماى بزرگ، راه اثرگذارى را پيش گرفت. از تاريخ به خوبى مى‏توان براى امروز الگو گرفت. چگونگى رويارويى علما با خرافه درس بزرگى مى‏تواند باشد و اين‏كه چگونه در گذشته خرافه و سخنان سست و دستور العمل‏هاى بى‏مبنى و ناسازگار با روح و روان و فطرت مردم و گوهر دين، مشكل‏آفرين شده و سبب دين گريزى افرادى.   
 مغولان، پس از آن‏كه به اسلام گرويدند و از آيين خرافى خود دست كشيدند، شمارى از آنان انجام پاره‏اى از احكام و دستورالعملهاى مذهبى كه به آن گردن نهاده بودند، برنتابيدند، از اين روى از اسلام روى‏گردان شدند.   
 يكى از عوامل و مسائلى كه سبب روى‏گردانى آنان از اسلام شده بود، مسأله ازدواج و طلاق بود. كه به آنان گفته شده بود: بنابر آيين اسلام، سه طلاق در يك مجلس، واقع مى‏شود. و كسى كه همسرش را در يك مجلس سه بار طلاق بدهد، نمى‏تواند به او رجوع كند مگر پس از ازدواج همسرش با مرد ديگر، طلاق او و... .   
 از آن‏جا كه اين حكم با مبانى اسلام سازگار نبود، فطرتها از آن رميدند و اين رميدگى سبب گرديد، سپاهيان مغول، از اسلام روى برگردانند.   
 در اين برهه علماى شيعه به تلاش برخاستند كه مغولان را با حكم واقعى اسلام آشنا سازند. علامه حلى از عراق به ايران آمد و با شرح مبانى اسلام براى مغولان و مناظره با علماى مذاهب، ثابت كند درباره پاره‏اى از مسائل، راه خطا را مى‏پيماند و همين خطاپيمايى و دور افتادن از روح اصلى دين، سبب دين‏گريزى كسانى مى‏شود.   
 علامه حلى در اين مناظره‏ها و بحثها، ثابت كرد سه طلاق در يك مجلس، يك طلاق به شمار مى‏آيد و شوهر پس از نخستين طلاق، باز هم حق مراجعه دارد.   
 تلاش علامه حلى و تاج الدين آبى90 و بسيارى علماى شيعه ثمر بنشيند و سبب شد كه جلوى ارتداد مغولان گرفته شود. 91 و نيز عالمان دين در اين روزگار كه قدرتهاى ضداسلامى، استكبار و صهيونيزم بين‏المللى، كه با خرافه‏سازى و خرافه‏پراكنى، بخشى از برنامه‏هاى خود را پيش مى‏برند، بايد هوشيارانه مسائل را زيرنظر داشته باشند كه مباد، با برداشتهاى غلط و خرافى خود و يا ميدان دادن به خرافه‏بافان به نام دين، زمينه را براى پيشروى هرچه بيش‏تر قدرتهاى اسلام ستيز فراهم آورند.   
 آن‏چه كه به استعمار و انديشه‏هاى مادى ميدان داد كه به غارت ملتهاى مسلمان بپردازند، خرافه‏گرايى كسانى بود كه در مسند تعليم و تربيت، هدايت‏گرى و تبيين و آموزش دين قرار گرفته بودند. اينان با انديشه‏هاى خرافى خود تمام آموزه‏هاى خيزش آفرين و برانگيزاننده عقل و فكر را از كارايى انداختند و شور مقاومت، ايستادگى و جهاد در راه خدا را از آنان گرفتند و عبادتهاى فردى و اعمال مستحبى، ذكر و... را بسيار بزرگ جلوه دادند، تا مسلمانانى اگر سراغ جهاد مى‏رفتند، تا ثواب اين عمل بزرگ بهره‏شان شود، به عبادتهاى فردى و اعمال مستحبى، كه به آنان القاء شده كه پاره‏اى از اينها، ثواب جهاد در راه خدا را دارند، بسنده كنند. استعمارگران در جنگهاى صليبى دريافتند كه قدرت، قوت، بى‏باكى و جنگاورى مسلمانان، از كجا سرچشمه مى‏گيرد؛ از اين روى به تلاش برخاستند تا آن سرچشمه را كور كنند. و از اين سياست راهبردى بهره‏ها بردند. همين سياست آنها را به خرقه سازى كشاند، غده‏هاى چركينى كه از خرافه تغذيه مى‏شدند و اكنون نيز، همين بساط را گسترانده‏اند و در برابر بيدارى بزرگ امت اسلامى از خرافه، فرقه‏هاى خرافى بهره مى‏برند. عالمان دين، وظيفه و رسالتى بزرگ دارند كه در برابر اين گردباد سهمگين بايستند و نگذارند امت اسلامى گرفتار آن شوند.   
  
**پى‏نوشتها:** 1. تاريخ تمدن، ويل دورانت، ج 69/4؛ عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعيدى/78.   
 2. سوره اعراف، آيه 157.   
 3. شرح العقائد النسفيه، تفتازانى/40، مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعرى، ترجمه دكتر مويدى/107، اميركبير.   
 4. التاج، الجامع للاصول فى احاديث الرسول، شيخ منصور على ناصف، ج 227/3. داراحياء التراث العربى، ط 3/1382 ق.   
 5. همان، پانوشت.   
 6. همان/108.   
 7. معانى الاخبار، صدوق/228، موسسه نشر اسلامى، 1379 ش.   
 8. بحارالانوار، ج 275/100، مؤسسه الوفاء، و ج 275/103 اسلاميه.   
 9. سفينه البحار، محدث قمى، ج 850/3 - 851، انتشارات آستان قدس رضوى.   
 10. التاج الجامع للاصول، ج228/3.   
 11. اصول كافى، ثقة الاسلام كلينى، ج 629/2، دارالتعارف، بيروت؛ سفينة البحار، شيخ عباس قمى، ج 11/7، اسوه.   
 12. سفينة البحار، ج 12-11/7.   
 13. سوره كهف، آيه 108.   
 14. تفسير الميزان، علامه طباطبايى، سيدمحمدباقر موسوى، ج 557/10، دفتر نشر اسلامى.   
 15. كتاب المحاسن، ابى جعفر برقى/313، دارالكتب الاسلاميه.   
 16. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 323/2، دارصادر بيروت.   
 17. انساب الاشراف، بلاذرى، تحقيق دكتر سهيل ذكار، ج 242/2، دارالفكر، 1420 ق.   
 18. همان/243.   
 19. عقد الفريد، ج 310/5.   
 20. همان.   
 21. دائرة المعارف تشيع، ج 388/3 - 389.   
 22. مجموعه آثار شهيد مطهرى، ج 612/17.   
 23. سوره يونس، آيه 36.   
 24. نشريه خورشيد مكه، شماره 2/22، مهر 1383 و نيز شماره 17 همين نشريه.   
 25. هفته نامه صبح صادق، شماره 8/362.   
 26.   
 27. كافى، ج 444/6.   
 28. صحيفه نور، مجموعه رهنمودهاى امام خمينى، ج 21، 91، وزارت ارشاد اسلامى.   
 29. سوره مائده، آيه 24.   
 30. تفسير روح البيان، اسماعيل حقى برسوى، ج 363/2، داراحياء التراث العربى.   
 31. رجال كشى، شيخ طوسى/18، شماره 42، دانشگاه فردوسى مشهد.   
 32. كتاب الجمل، يا نَبَرد جمل، شيخ مفيد، ترجمه و تحشيه دكتر محمود مهدوى دامغانى/52-51، نشر نى، تهران 1367.   
 33. صحيفه نور، ج 45/15، وزارت ارشاد اسلامى.   
 34. همان/56.   
 35. مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروين گنابادى، ج 891/2 -892، علمى و فرهنگى، تهران.   
 36. رجال كشى، 296.   
 37. بحارالانوار، ج 271/44.   
 38. سفينة البحار، شيخ عباس قمى، ج 146/3، ماده صوف.   
 39. كنز الفوائد، ابوالفتوح كراجكى، ج 78/2، در الذخائر، قم.   
 40. تمدن اسلامى در قرن چهارم، آدام متز، ترجمه على‏رضا ذكاوتى قراگزلو، ج 24/2، اميركبير.   
 41. همان.   
 42. تفسير كشاف، ج 353/1، ذيل آيه 31 سوره آل عمران، دارالكتاب العربى، بيروت. 41. در ديار صوفيان، على دشتى/126-125، جاويدان، تهران، 1363.   
 43. نهج الحق وكشف الصدق، علامه حلى/59، دارالهجره قم.   
 44. اعلام الدين فى صفات المؤمنين، حسن بن ابى الحسن ديلمى/26. مؤسسه آل البيت. 14/8 ق.   
 46. فتنه باب/80 و 183... .   
 47. شرح حال رجال ايران، مهدى بامداد، ج 1/208، زوار.   
 48. پژوهشى نو و مستند درباره بهائى‏گرى، مصطفى حسينى طباطبائى/81 و 116، انتشارات روزبه تهران.   
 49. روزنامه كيهان، 1386/4/31   
 50. مجله حوزه، شماره 54.   
 51. المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، ابن جوزى، تحقيق محمد عبدالقادر، ج 157/15، دارالكتب العلميه.   
 52. مجموعه آثار شهيد مطهرى، ج 87/3، صدرا.   
 53. تمدن اسلامى در قرن چهارم، ادم متز، ترجمه عليرضا ذكاوتى، ج 87/2، اميركبير.   
 54. المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، ج 16/16، حوادث سال 449 و نيز مقدمه التبيان فى علوم القرآن، شيخ طوسى، ج 1/احمد قيصر عاملى، مكتب الاعلام الاسلامى.   
 55. تاريخ و فرهنگ، مجتبى مينوى/231. خوارزمى.   
 56. آيينه دانشوران، ريحان يزدى/471، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى 1372.   
 57. مجله حوزه، شماره 46/76.   
 58. صحيفه نور، مجموعه رهنمودهاى امام خمينى، ج 91/21.   
 59. همان، ج 21.   
 60. همان/41.   
 61. نظام حقوق زن در اسلام، شهيد مرتضى مطهرى/7.   
 62. عروة الوثقى، سيدجمال‏الدين اسدآبادى، ترجمه كاظم خلخالى/150.   
 63. آسياب هفت رنگ، باستانى پاريزى/269، دانش.   
 64. مجله حوزه، شماره 89 - 238/90.   
 65. سياست و اقتصاد عصر صفوى. باستانى پاريزى/358، انتشارات صفى‏عليشاه.   
 66. رستم التواريخ، محمدهاشم آصف/144، اميركبير.   
 67. سوره زخرف، آيه 51.   
 68. سوره نساء، آيه 59.   
 69. الجامع الاحكام القرآن، قرطبى جزو 259/5.   
 70. اسرار سقوط احمدشاه، رحيم‏زاده صفوى/86، به كوشش بهمن دهگان، فردوسى تهران.   
 71. سير حكمت در اروپا، فروغى، ج 49/1.   
 72. كاسترو و مذهب/79.   
 73. نقش مسلمانان در نهضت آزادى هند، ترجمه و تأليف سيدعلى خامنه‏اى، 34/33.   
 74. كيست از شما از تمامى قوم او، خاطرات مثير عزرى، سفير اسرائيل در ايران، ج 44/1.   
 75. نقش مسلمانان در نهضت آزادى هند/34، پانوشت.   
 76. تشيع، مقاومت و انقلاب، مجموعه مقالات كنفرانس دانشگاه تل آويو، ج 1984/4 چاپ فردوس.   
 77. اخبار شيعيان، پيش شماره. نقل از سايت اخبار شيعيان مورخه 76/6/17.   
 78. روزنامه كيهان، 31 تير 14/1386.   
 79. سوره مؤمنون، آيه 83.   
 80. لغت نامه دهخدا، ج 2013/2، الميزان، ترجمه محمدباقر موسوى همدانى، ج78/15.   
 81. الميزان، ترجمه سيدمحمدباقر موسوى همدانى، ج 79/15.   
 82. سوره بقره، آيه 104.   
 83. بحارالانوار، ج 4/ 54 - 56.   
 84. شرح نهج‏البلاغه ابن ابى الحديد، ج 43/11.   
 85. سوره زخرف، آيه 83.   
 86. سوره مومنون، آيه 51.   
 87. اصول كافى، ج269/1.   
 88. فرج المهموم، شيخ عباس قمى، 107.   
 89. عيون.   
 90. مجالس المؤمنين، نوراللّه تسترى، ج 518/1، اسلاميه.   
 91. اعيان الشيعه، ج 398/5 (ده جلدى) دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.   
  
  
پرتال نشریات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم